

ندای پامیر

ارگان نشراتی "پامیر" کانون سرتاسری پناهندگان افغان در هالند

شمارهٔ دوم، سال اول، حمل ۱۳۸۳، اپریل ۲۰۰۴

مطالب این شماره:

- پالیسی اخراج پناهجویان

- مصاحبه با ملالی جويا

- گلوبالیز چیست؟

- مونالیزای هالند

- مصاحبه با شکیلا عزیززاده

- اعلامیه جهانی حقوق بشر

- وقتیکه چراغ ها خاموش می شوند

- بدرفتاری عساکر امریکایی

یادداشت شاهمامه: این جریده در اصل به سایز A3 در ۱۲ صفحه با دیزاین کاملاً متفاوت چاپ شده است و نسبت مشکلات نتوانستیم آن را به شکل اصلی اش روی صفحه انترنت گذاریم چون صفحات گرافیک آن جا و امکانات بیشتر ایجاب میکند.

ندای پامیر

فصلنامهٔ فرهنگی

مدیر مسوول: فاروق سروش

آدرس: Postbus 56765, 1040 AT,

Amsterdam

تلفون: ۳۱ (۰)۲۰ ۴۲۳۶۵۷۳

فکس: ۳۱ (۰)۲۰ ۴۸۹۷۸۳۸

مطالب منتشره در ندای پامیر الزاماً بیانگر

نظرات ندای پامیر نبوده مسوولیت آن بدوش

نویسندگان آن میباشد.

ندای پامیر حق ویرایش و پیرایش را دارد.

Neda-ye-Pamir

Kwartaalblad

Redacteur: F.Serosh

Tel. 31 (0)20 4236573

Fax: 31 (0)20 4897838

Postbus: 56765, 1040 AT,

Amsterdam

E-mail:

nedayepamir@hotmail.com

همکار کمپیوتر، دیزاین و چاپ:

بنیاد ویرایش "شاهمامه"

shahmoama@hotmail.com

شمارهٔ همراه: ۶۳۸ ۱۳۷۵ ۶۴ (۰) ۳۱

شاهمامه آمادهٔ همکاری با شما در زمینهٔ

صفحه آرایشی و چاپ کتب، رساله ها و سایر نشریه

های تان میباشد.

حق الاشتراك سالانه:

هالند ۱۲ اورو

اروپا ۱۵ اورو

امریکا ۲۰ دالر

قیمت يك شماره ۲ اورو

مصارف پستی به دوش اداره میباشد.

پالیسی اخراج پناهجویان

مساعد است؟

آن همه کشتار، غارت، چور و چپاول، تجاوزات جنسی، شکنجه و آزار و اذیت که طی ۲۴ سال جنگ در حق مردم مظلوم افغانستان صورت گرفته است و عدۀ مجبور گردیدند خانه و کاشانه خود را ترک گویند و به کشورهای دیگر پناهنده شوند، از خاطره ها فراموش شده است؟ و اکنون این مهاجرین و پناهندگان می توانند به خاطر آرام دوباره به کشور شان برگردند؟ آیا کدام تضمین و ضمانت بین المللی وجود دارد که مهاجرین و پناهندگان که به کشورهای شان برگشته اند می شوند، مورد تعقیب شکنجه و آزار و اذیت زورمندان قرار نمی گیرند؟

در ماده ۱۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است:

”هرکس حق دارد در برابر ستم و آزار پناهگاهی بجوید و از پناهندگی در کشورهای دیگر برخوردار شود.“ بر همه معلوم است که تا هنوز عوامل این ستم و آزار وجود دارد. در يك سوم کشور طالبان فرمانروایی دارند و افراد ملکی و دولتی را مورد ترور و اختطاف قرار میدهند. تولید، کشت و قاچاق مواد مخدره ابعاد گسترده تر کسب نموده است. قاچاق اطفال به امر عادی تبدیل شده قوماندان سالاری و زورگویی در اکثر

کشور هالند که در گذشته های نه چندان دور در های خویش را چهار طبقه بروی مهاجرین و پناهجویان کشور های مختلف جهان باز گذاشته بود و تعداد زیادی از پناهجویان کشورهای مختلف جهان بویژه افغانستان را به خود جذب نموده بود. در این اواخر سیاست ضد پناهجویان را به منصفه عمل قرار داده و روز تا روز عرصه را برای آنان تنگ تر میسازد.

اخیراً پارلمان هالند طرح خانم Verdonk را مورد تصویب قرار داده که بر اساس آن باید حدود ۲۶۰۰۰ پناهجو که تا حال درخواست پناهندگی شان رد گردیده و دوسیه های شان بسته شده است، به کشورهای شان برگشته اند شوند که شامل حال عدۀ از پناهجویان افغان نیز می شود. در اینجا می خواهیم کمی فشرده تر در ارتباط به پناهجویان افغانی بحث نماییم.

بر همه مردم هویداست که جنگ های تباه کن ۲۴ ساله در افغانستان که از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ آغاز گردیده و تا امروز به اشکال مختلف ادامه دارد، علل اساسی مهاجرت های دسته جمعی و فردی افغان ها را تشکیل میدهد که عدۀ مجبور گردیدند به کشورهای دیگر پناهنده شوند.

حال سوال مطرح می شود که فعلاً شرایط برای بازگشت مهاجرین و پناهجویان افغانستان

نقاط کشور وجود دارد. خانه، کاشانه و املاک اکثر مردم توسط زورمندان و تفنگ سالاران غصب گردیده و هیچ مرجع نیست که به داد آن ها برسد. این ها همه مسایل و نگرانی های است که در ارتباط به بازگشت مهاجرین و پناهجویان افغانستان مطرح می شود. اگر به واقعیت نظر اندازی نماییم، در صورتی که کشور افغانستان امن باشد و خطرات جانی و مالی برای مردم وجود نداشته باشد و مردم از آزادی های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خویش برخوردار باشند، کمتر کسی خواهد بود که زندگی توهین آمیز غرب را به زندگی در کشور خویش ترجیح دهد.

دولت هالند بخاطر آنکه مشکلات درونی جامعه هالند را از نظر ها پوشیده نگه دارد و سیل بیکاری را که روز تا روز دامنگیر این کشور می شود، (و دولت هالند میبایست راه مستقلى برای آن جستجو نماید) مسئله مهاجرین و پناهجویان را پیش میکشد و میخواهد گناه همه این مشکلات را به دوش آن ها بیاندازد. در حالیکه تعداد ۲۶ هزار پناهجو در هالند ارقام ضعیفی را تشکیل میدهد که اگر دولت هالند بخواهد به سادگی می تواند آن ها را جذب نماید. دولت هالند بویژه احزاب دست راستی آن بخاطر آنکه رأی اکثریت را با خود داشته باشند، سیاست ضد پناهجویان را دامن زده و حق و حقوق پناهجویان را قربانی اهداف قدرت طلبانه خویش می سازند.

تقاضا و پیشنهاد ما منحیث مدافع حقوق پناهندگان اینست تا دولت هالند سیاست های کوتاه نظرانه و سطحی "آب را گل آلود ساختن و ماهی گرفتن" را کنار گذاشته و راه حل های اساسی و درازمدت را که هم به نفع جامعه هالند و هم به نفع پناهجویان باشد، جستجو نماید. در غیر آن تا زمانیکه عوامل و انگیزه های پناهجویی وجود دارد، راه های حل کوتاه نظرانه اخراج اجباری پناهندگان هم سودی نخواهد داشت و باعث فاجعه انسانی خواهد شد.

در اخیر از همه نهاد های مدافع حقوق پناهندگی، احزاب مترقی انجمن های فرهنگی و کلتوری و سازمان های مدافع حقوق بشر تقاضا مینماییم تا دست بدست هم داده با کار وسیع و همه جانبه تبلیغاتی و با اشکال و شیوه های مختلف مبارزاتی از حق و حقوق پناهندگان دفاع نمایند.

حق داده نمی شود، حق گرفته میشود

اشاره

ملالی جويا يکي از زنان جوان افغان است که در مجلس "لويه جرگه" به پا خاست و شجاعانه از حقوق ملت افغان دفاع کرد. ملالی جويا پس از آن نطق تهديد به مرگ شد، لذا کمیته ای به نام دفاع از او تشکیل شد. او دو مصاحبه یکی با سایت "کمیته دفاع از ملالی جويا" و دیگری با نشریه "روزگاران" چاپ کابل انجام داد. از آنجا که مصاحبه با سایت کامل تر بود، تصمیم به چاپ آن گرفتیم. ضمن آنکه بخشی از گفت و گوی ملالی جويا با نشریه روزگاران نیز در انتهای این مصاحبه آورده شده است.

با سپاس از دوستان افغان شهروند که این گفت و گو ها را در اختیار مان گذارند.

این مصاحبه قرار بود یکماه قبل با ملالی جويا صورت گیرد، ولی متأسفانه به علت مشکلات شدید امنیتی امکان گفت و گوی حضوری با وی میسر نگردید، بناً متن سوالات را به وی فرستادیم و او نیز لطف نموده به صورت کتبی پاسخ ارائه نمود. بنا بر نبود سیستم پستی فعال در افغانستان ویران ما حدود دو هفته طول کشید تا بالاخره این متن در دست ما رسید.

مدیر سایت "کمیته دفاع از ملالی جويا"

۲۹ جنوری ۲۰۰۴

چون تا به حال مصاحبه های متعددی با شما انجام گرفته، ما می کوشیم سوال های را مطرح سازیم که شاید تا حال پرسیده نشده اند. پس بی مقدمه شروع می کنیم: سخنرانی تاریخی و تکان دهنده شما در لويه جرگه قانون اساسی چرا آنقدر کوتاه بود؟

جويا: من حرف های زیادی برای گفتن داشتم، ولی چون همانطوری که شاهد بودید رئیس مجلس به کسی بیشتر از ۳ دقیقه وقت نمی داد و من متوجه شدم که اگر

از این سه دقیقه هم استفاده نتوانم شاید هرگز فرصت دست ندهد، بناً با خواهش های پی هم از آقای مجددی خواستم به من وقت بدهد. هیجان داشتم که در آن سه دقیقه کدام بخش از حرف هایم را بگویم و بالاخره فکر کردم بهتر است ویرانگران و تاراجگران و مزدوران بیگانه را در قفس خودشان و در برابر خودشان همان چیزی که هستند یعنی جنایتکار یاد کنم که خواست مردم است. من بدون آنکه از جنایتکاران معینی نام ببرم، آنان خود یکی یکی برخاستند و به فحاشی و سخنرانی علیه من پرداختند. اگر فرصت می داشتم به خیانت ها و خونریزی ها و بی عفتی های جنگ سالاران در سراتاسر افغانستان ویران شده ام اشاره می نمودم که بعد هم اگر هر بلایی سرم می آمد مهم نبود.

آیا شما از حمله و هتاک سیاف، چکری، عبدالحفیظ منصور و همدستان شان ترسیده بودید؟

جويا: قلباً امیدوارم که حمل به گزافه گویی و خودوستایی نشود باید بگویم که نه به هیچ وجه نترسیدم بلکه برعکس میدیدم که آنان با حمله بر من شخصیت خود را در معرض نمایش دینا قرار می دهند و خود بر حرف من صحه می گذارند. پیش از انتخاب و مخصوصاً پس از اینکه دیدم همشهریان غمدیده و شرافتمندم به يك فرزند کم سن و سال شان اعتماد کرده او را به لويه جرگه می فرستند، دیگر سراسر وجودم را فقط این تعهد فرا گرفته بود که حتی اگر به قیمت ریختن خونم هم شده، زبان هر چند نارسای مردم وطنم باشم، در غیر آن وجودم در کابل به معنی سیاحت و جند روزی پلوخوری و گوش دادن به پرگویی های بی ارزش خواهد بود و بس. از وقتی که قبول کردم نماینده شوم، ترس در من کشته شده بود و می دانستم که این جنایتکاران اولین بار خواهند شنید که کسی آنان را با سرشت اصلی شان محکوم می کند. پس بدون تردید

مثل برادر شان گلبدین حکمتیار اگر همانجا مرا ترور نکنند، لا اقل تیزاب پاشی خواهند کرد که البته به علت حضور ایساف این کار را نتوانستند.

من در صحبت با مردم در فراه گفته ام که خوب بود خون در لویه جرگه می ریخت تا مردم دنیا به ماهیت واقعی اینان که کمتر از طالبان و القاعده ضد این آب و خاک و پلید و تروریست نیستند، پی برند.

من خوانده ام که مبارزان قهرمان مثلاً ایران در زیر شکنجه های مرگ آور و در وقت اعدام توسط رژیم ایران از حقیقت دفاع می کنند و به مردم وفادار می مانند و سازش نمی کنند. در مقایسه با آنان وظیفه ای که من انجام دادم و نترسیدن من در زیر خیمه ای تحت مراقبت نیروهای ایساف، هیچ است.

شما هم اکنون تحت محافظت خاص به سر می برید. آیا این مانعی بر سر پیشبرد کارهای روزمره و دید و وادیدتان با مردم نیست؟

جویا: طبعاً نمی توانم مثل سابق وسیعاً به کارهایم برسیم. از آن مهمتر رنج می برم از اینکه از من محافظت می شود ولی آن هزاران زن و مرد دیگر در همین منطقه کوچک خودم و سرتاسر افغانستان را کی محافظت می کند؟ اکثر مردم ما در وحشت و بیم دایمی از دست درازی به جان و عصمت و مال شان توسط جنگ سالاران جنایتکار به سر می برند. تا وقتی حاکمیت این جنگ سالاران از بین نرفته است، من احساس آرامش نخواهم کرد و از توجه خاص به محافظت خودم احساس ناراحتی و حتی شرمساری می کنم. باید بگویم که می خواستم با امتنان فراوان از توجه شخص رئیس جمهور کرزی، علی احمد جلالی و داکتر زلمی خلیلزاد از آنان بخواهم که به محافظت از من خاتمه دهند اما به اثر پیشنهاد و اصرار تعداد زیادی از بزرگان منطقه از این کار منصرف شدم.

در یک گفت و شنود صدای امریکا، شکرپه رعد یادآور شد که ضمن صحبتی کوتاه به او گفته اید که اگر می دانستید حرف های تان اینقدر سر و صدا و جنجال به پا می کند، شاید آنها را بر زبان نمی آوردید، منظور تان چه بوده؟

جویا: من قبلاً نیز طی مصاحبه ای به این مسئله برخورد نموده بودم. تا جایی که به یاد دارم با شکرپه جان رعده هیچگاه صحبت نداشته ام و آن حرف ها را مغایر شان و غرور خود می دانم. من می دانستم که چند کلمه ام بر ضد خاینان جانی چه بسا به قیمت جانم تمام شود، ولی از آن نخواهم گذشت. شاید این حرف ها را کسی از سر سؤ نیت یا سادگی به من نسبت داده و بعد به گوش شکرپه جان رسانیده باشد.

سخنان دلاورانه ی شما در لویه جرگه در سطح جهانی شگفتی و تحسین آفرید، آیا تمام تبصره ها روی خود و حرف های تان را دیده اید؟

جویا: اگر چه تا به حال نتوانسته ام بسیاری از آنچه را در باره من گفته و نوشته اند شنیده یا بخوانم اما به نظر می رسد تقریباً تمام آنها مثبت و با حسن نیت بوده اند. حتی گفتند بی بی سی هم چند مطلب خوب نسبتاً غیر متعارف در تایید حرف های من و بر ضد جنایتکاران انتشار داد. من شاید با موضع سیاسی و گذشته برخی از آنانی که ب ستایش از من نوشته اند موافق نباشم ولی با این همه چون حرف شان در تایید من در درجه اول نشان دهنده مخالفت شان با جنایتکاران جنگ سالار است، از آنان کمال تشکر را دارم. دوستانی برای من شعرهایی سروده اند. من به بلاغت و زیبایی آنهمه نویسندگان و شاعران نمی توانم چیزی بنویسم جز اینکه از صمیم قلب از آنان تشکر نمایم و دلم می خواهد از همه ی آنان متواضعانه تمنا کنم که دیگر زیاد به یاد من نیباشند و در عوض با تمام توان خویش و شجاعانه علیه

آرزویم آنست که تا آخر عمر افشاگر خاینان به مردم و وطنم و

منادی آزادی و دموکراسی باشم.

بخاطر گرامیداشت از روز جهانی زن توجه شما را به گفت و گو با ملالی جويا که اخیراً در شمارهٔ

۸۶۹ "شهروند" به نشر رسیده است، جلب می نمایم.

پیشگی طالبان و مخصوصاً گلبدین حکمتیار سفید تر از تاریخ آنانی که شما نام بردید نیست. اما در حال حاضر آن خاینان سوراخ میپالند و به اصطلاح در جان خود اند ولی این برادران شان در کابل و اکثر ولایات صاحب اقتدار. پس اگر من ترور شوم، این کار کار کسانی خواهد بود که خاد خبیث و بدنام را در دست دارند و بر اردو فرمان می رانند و همانند اسماعیل خان در هرات خود را "امیر" خوانده و یاغیگری کرده خود را تابع مرکز نمی دانند و داکتر عبدالرحمن ها را علناً می کشند، خون صاحب منصبان معترض و محصلان بی دفاع را بر زمین می ریزند و با چنگ و دندان مانع انجام خلع سلاح اند و با هزار و یک رشته با مافیای هرویین بسته اند.

آیا درست است که چنانچه در یکی از سایت های فارسی به نقل از داکتر خلیل اله هاشمیان آمده، شما با سرور جويا از مبارزان تسلیم ناپذیر میهن ما نسبتی دارید؟

جويا: من البته مثل هزاران خواهر و برادر آزادیخواهم خود را با افتخار فرزند سرور جويای قهرمان و نظایر او می شمارم اما بالاتر از آن آرزویم اینست که تا آخر عمر و در هر جایی و از هر تریبونی افشاگر خاینان به مردم و وطنم و منادی آزادی و دموکراسی باشم. بهر حال جای تعجب است که چگونه داکتر هاشمیان بدون هیچ اساس و مدرکی مرا منتسب به آن قهرمان دانسته است. من هیچگونه نسبتی با ایشان ندارم و از جانب دیگر عمیقاً معتقدم که نسبت داشتن با

باند های جنایتکاری بنویسند و بگویند که مایهٔ اصلی اینهمه مصیبت و نگونبختی و سر شکستگی ما به حساب می روند.

چندی پیش هموطن شاعری به من گفت که مجموعه بعدی اشعارش را به من تقدیم می کند. من گفتم اگر اشعارش سیاسی و برضد جنایتکاران و برای طلوع خورشید آزادی و دموکراسی بر افغانستان اند، بهتر است آن را به دختران گمنام و نا مردای تقدیم کند که به خاطر گریز از چنگ درنده خویانی که خود را "جهادی" می نامیدند، دست به خودکشی زده اند. خاک وطن ما هنوز نمناک از خون هزاران هزار قربانی جنایت پیشگانی است که خود را تکیه دار اسلام می دانند. ولی متأسفانه شاعران و نویسندگان ما گویی دنیای دیگری دارند یا اینکه مصمم اند هیچگاه تا آن حد شهامت نکنند که قلم و قریحه شان را بر تصویر کردن این قربانیان و پستی و خون آشامی دین سالاران فاشیست تمرکز دهند.

همان روزی های اول پس از سخنرانی شما، یک به اصطلاح مقام امنیتی گفت که جان شما از طرف طالبان و گلبدین تهدید می شود، در حالیکه دنیا شاهد بود که اگر نیروهای خارجی وجود نمی داشت سیاف و سر تروریست های جمعیت اسلامی مثل صدیق چکری، حفیظ منصور و غیره در لویه جرگه از حمله قاتلان بر شما ابا نمی ورزیدند. این را چگونه تعبیر می کنید؟

جويا: با عده ای از زنان نماینده این اعلام را از رادیو شنیدیم که همه خندیدیم. البته تاریخ تروریزم و جنایت

مبارزان به خون خفته ذره ای برای فرد اعتبار نخواهد بخشید و ارزشی نخواهد داشت مگر اینکه راه آنان را ادامه داد و تسلیم نا پذیر بود.

زنی در "پیام زن" نشریه وزارت دفاع فهیم و نیز نمایند ای انتصابی به نام مهستا طایع علیه شما ابراز نظر کرده اند، غیر از این دو آیا زنان مخالف دیگری را هم می شناسید؟

جویا: مخالفت آن دو خانم و مانند آنان با من امری کاملاً طبیعی است زیرا آنان به خدمتکاری به جنگ سالاران متعهد اند. اساساً باید پذیرفت که جنایتکاران دین سالار کشور ما خواهی خواهی عده ای زنان را هم مورد استفاده قرار می دهند. مگر خاد مخوف و مطرود کم زن بدنام را در استخدام داشت و دارد؟

ولی زشت تر و کثیف تر از برخورد خصمانه اقلیتی از زنان به من، حمله وحشیانه و دیوانه وار عده ای از زنان لویه جرگه به نماینده منتخب هموطنان شریف هندو و سیک ما انار کلی بود که در اثر آن این خواهر و طندوست و جسور هندویم مجروح شد. آن زنان با این عمل شان داغ ننگی دیگر بر پیشانی خود و مخدومان مرد خود حک کردند و در مقابل انار کلی را نه تنها محبوب القلوب هموطنان اقلیت دینی بلکه تمام مردم افغانستان ساختند. من به نوبه خود به وجود خواهری آگاه و دلیر مثل انار کلی در لویه جرگه می بالیدم.

انتخاب انار کلی نمایانگر رشد و آگاهی بی نظیر هم میهنان هندو و سیک ما می باشد. به همین وسیله می خواهم روی انار کلی را بوسیده و در برابر شهامت و صراحتش سلام نمایم و به تمام برادران و خواهران هندو و سیک به خاطر انتخاب یک چنین سیمای درخشانی تبریک بگویم. من شخصاً نیز همدردی ام را با وی ابراز نمودم و از وی دعوت نمودم تا به زادگاهم در فراه بیاید تا او را به مثابه یک زن نترس و مبارز به مردمی

که مرا منحیث نمایند انتخاب کردند، معرفی کنم و در حد توان در آنجا از وی تحلیل صورت گیرد.

رادیو های مختلف و منجمله بی بی سی از استقبال هزاران نفر از مردم فراه حین بازگشت شما از کابل خبر دادند. شما در آن موقع چه احساسی داشتید؟

جویا: درست است من در عمرم یکچنین تجمع بزرگی از مردم فراه را ندیده بودم. راستش در آن لحظه بغض گلویم را گرفته بود و نتوانستم از ریختن اشکم جلوگیری کنم. من دیدم که با به زبان راندن چهار کلمه حرف دل ستم کشیدگان از دست جنایتکاران، چگونه این مردم بلا دیده به وجد آمده و با استقبال از یک فرزند کوچک و گمنام و بی ادعای شان در واقع می خواهند به دشمن اعلام دارند که حرف های ملالی حرف های آنان و حرف های اکثریت مردم افغانستان است و او نه به یک گروه بلکه به هزاران هزار نفر تعلق دارد. دیدن آن تعداد وسیع مردم و سپس آمدن صد ها تن از آنان برای دیدار با من، مرا به طور بیسابقه و بیش از هر زمان دیگر به خدمت برای مردم تا سرحد ریختن خونم استواری بخشیده است. همچنان در آن لحظه این نکته برایم مسلم شد که اگر آدم بتواند از حمایت توده های وسیع مردم رنج دیده برخوردار شود، بر هر نیروی اهریمنی می توان غلبه کرد چه رسد به مشتی جنایتکاران منفور حاکم در کشور.

در مورد رابطه شما با "جمیعت انقلابی زنان افغانستان" (راوا) بسیار گفتند و نوشتند بخصوص خاد فوری اعلام داشت که شما مربوط به "راوا" هستید. چرا خاد اینگونه شتابزده شما را متعلق با "راوا" قلمداد کرد؟ جویا: پاسخ روشن شد. "راوا" سازمان پر افتخار زنان است که هیچگاه از افشای پیگیر نوکران اشغالگر روسی و تبهکاران بنیادگرا به اشکال مختلف از پا نه ایستاده است. و به همین علت همیشه مواجه با تهدید و تعقیب دشمنان افغانستان و مخصوصاً "ائتلاف شمال"

و طالبان و باندها گلبدين بوده است. پس كاملاً طبيعى است كه به مجردى كه يك زن به جنايتكاران، جنايتكار بگويد از سوى خاد بر چسب "راوايى" بودن مى خورد تا تهديد و ترور خود عليه او را توجيه كنند. اما آنان نمى دانند كه چهره خون آشام شان را تنها "راوا" نمى شناسد بلكه اين چهره ديگر نزد تمام مردم افغانستان خرد و بزرگ و از زن و مرد بر ملا شده است و دور نخواهد بود زمانى كه صداهاى به مراتب رساتر و پر خروشتراز صدائى من عليه آنان در مجامع گوناگون در داخل و خارج كشور بالا خواهد شد. معلوم نيست در آن هنگام خاد همه را باز هم منسوب به "راوا" خواهد دانست؟ از طرف ديگر از يك دقيقه صحبت ناچيز من هزاران هموطن و دهها نشريه داخلى و خارجى به پشتيبانى برخاستند، آيا از نظر خاد جنايت پيشه، همه ي اينها "راوايى" اند؟ اگر افشاى خاينان ملى در افغانستان تنها كار "راوا" باشد در آن صورت مردم افغانستان يكسر "راوايى" اند!

بهر صورت بى اندازه خوشحالم كه خاد احمق مرا مربوط به آدمكشان جانور صفت طالبان، القاعده و گلبدين اعلام نكرد!

غير از همه ي آنچه گفتيد پيام خاصى داريد كه از طريق سايت ما بخواهد به گوش مردم و دنيا برسانيد؟

جوياء: نمى خواهم پر حرفى كنم فقط با تعظيم مقابل زنان و مردان آزاديخواه آزار و عذاب كشيده و تمام تشكىل ها و مطبوعات با شهادت، صلح طلب و دموكراسى خواه آرزو مى كنم اين شعر بزرگ را به عنوان ندائى قلب من در برابر گروههاى تروريست و خاين بپذيرند كه:

من اگر برخيزم

تو اگر برخيزى

همه بر مى خيزند

و از مردم دنيا مى خواهم بدانند تا زمانى كه وجود منحوس هم مسلكان فكرى القاعده و طالبى يعنى "ائتلاف شمال" و ساير جنگ سلالاران در كشور ما از بين نرفته است، ما آزاد نيستيم. ما را از ياد نبرند.

همچنين ملالى جوياء در پاسخ به سوال نشريه روزگاران چاپ كابل كه در مورد عكس العمل مطبوعات و مردم چه نظر داريد؟ گفت:

"مردم ما اعم از زن و مرد كه واقعاً پاسدار خون دو ميليون شهيد اند و به خصوص كابلين با اين احساس كه خون هفتاد هزار شهيد شان تا به حال نخشكيده است با پيام ها، بيانات و تلفون ها به طور مستقيم براى من و براى راديو ها و نشريه ها آنقدر زياد و شجاعانه بوده كه من خود را كوچكتر از آن ميدانم تا اظهار شكران نمايم. از راديو ها، نشرات و دوستانى كه "كميته دفاع از آزادى بيان" را تدارك ديده اند و در مركز آن از من ياد كرده اند، از نويسندگان نشريه پخلانيه كه ويژه نامه اى برايم به نشر رساندند، از نشريه شهروند، از دوستانى كه در خارج به گفته هايم ارج گذاشته اند و حتى شنيدم عده اى از افغانهاى خارج از كشور مدالى به من اهدا كرده اند، نميدانم با کدام زبان تشكر كنم. فقط آرزو ميكنم كاش هزاران جان ميداشتم و هزار بار خود را فدائى ملت مى كردم. فدائى ملت با سپاسم.

اميدوارم هموطنان من در ايجاد جامعه ي مدنى مبتنى بر دموكراسى موفق و پيروز باشند.

اگر به زبان ساده صحبت نماییم، گلوبالیزم (جهانی شدن) عبارت است از ائتلاف نیروهای که در گذشته در محدوده های محلی عمل می نمودند، اما اکنون مرزهای شهرها، کشورها و قاره ها را شکسته و مشترکاً فعالیت می نمایند.

جهانی شدن اقتصاد را در ذات خودش نمیتوان "خوب" یا "بد" نامید. اما مشکل اساسی در این است که این جهانی شدن هماهنگ و همزمان با جهانی ساختن رفاه اجتماعی و دموکراسی صورت نمیگیرد. اگر همه چیز با هم و بصورت هماهنگ جهانی شوند، شاید مشکلات کمتر را ببار بیاورد و رفاه اجتماعی بصورت بهتر و انسانی تر تقسیم گردد. اما افسوس که چنین نیست. فاصله بین فقرا و ثروتمندان آهسته آهسته بزرگتر می شود. این درز را بویژه میان ساکنین کشورهای ثروتمند غربی و ملیون ها انسان در کشورهای جهان سوم با وضاحت میتوان دید. ملیون ها انسانی که با قحطی، گرسنگی، فقر، امراض گوناگون و کشمکش های ناشی از آن دست و گریبان اند، غذا های متنوع، لباس های رنگارنگ و دیگر کالا های لوکس که ما غربی ها از آن استفاده می نماییم، همه توسط کارگران کشورهای جهان سوم ساخته و به اینجا می آیند. این کارگران صرف مبلغ بسیار ناچیزی در ساعت به عنوان دست مزد بدست می آوردند و ما را از این کالا ها و سود های فراملیتی بی نیاز می سازند. به همین صورت این درز و فاصله در کشورهای غربی هم به تدریج بزرگ می شود. واقعیت اینست که پول و ثروت بصورت یکنواخت و همیشه بطرف بالا و بسوی يك گروه كوچك و دارای همه چیز در جریان

می باشد. این يك امر مسلم است که این گروپ از افراد نمی خواهند مقصر شناخته شوند و سعی مینمایند که واقعیت ها را چنان نشان بدهند که ما فکر کنیم که مهاجرین، پناهجویان و ... هستند که باعث این همه معضلات و جنجال ها شده اند. به هر صورت این مشکل در کشورهای غربی هنوز بسیار حاد نیست چرا که در این کشورها هنوز يك طبقه متوسط وجود دارد که از رفاه نسبی برخوردار میباشند. اما این مشکل در حال بروز کردن است. هر بار که روزنامه ها را ورق میزنیم، می بینیم که صحبت از بیکار ساختن هزاران کارگر توسط این و یا آن کارخانه و شرکت است. جهانی شدن نوعی ایدیولوژی و یا تیوری خاصی نیست که بر اساس آن تمام ثروتمندان، سیاستمداران و رسانه های گروهی با هم متحد شوند و دیگران را استعمار نمایند. همه میدانیم که بسیاری از این شرکت ها به یکدیگر به عنوان رقیب نگاه مینمایند و با تمام قوا می کوشند تا یکدیگر را از میدان رقابت بیرون نمایند، اما فراموش نشود که تعداد شرکت های که با هم تعهد مینمایند که بطور عمدی قیمت ها را بالا نگهدارند هم کم نیستند. این شرکت ها با آنکه رقیب همدیگر هستند اما زمانی که از طرف مخالفین خود انتقاد شوند، همه در يك خط قرار گرفته و از سیستمی دفاع می نمایند که موقع را برای آن ها مساعد ساخته تا به هر اندازه و هر قسمی که میخواهند، دیگران را استعمار نموده و با استفاده غیر مجاز از طبیعت و آلوده ساختن محیط زیست سود اندوزی نمایند.

ضربه زدن به دموکراسی

در حال حاضر يك میکانیزم کامل و دموکراتیک در

سطح جهانی وجود ندارد. منظور اینست که ما یک پارلمان جهانی نداریم که بصورت دموکراتیک و از طرف مردم انتخاب شده باشد. اقتصاد و بخصوص گردانندگان آن در سطح جهانی رول مهمی را بازی میکنند که هیچکدام بصورت دموکراتیک انتخاب نشده اند. این شرکت های چندین ملیتی که بصورت دوامدار در حال بزرگ شدن اند، تا حد توان از کنترل دولت ها فرار نموده و به این صورت قادر به استعمار کارگران و کار کشیدن از اطفال برای سود بردن هر چه بیشتر می شوند. گذشته از این، آن ها هیچ نوع مسوولیتی در مقابل طبیعت و محیط زیست احساس نمی کنند. در کشور بزرگ و قدرتمندی چون ایالات متحده امریکا می بینیم که دیموکراسی در حقیقت توسط گروه کوچکی از قدرتمندان که از طریق دموکراتیک انتخاب نشده اند، به گروگان گرفته شده است. لابی های سلاح و نفت با سرمایه گذاری های خویش در وجود سیاست مداران امریکا از امکانات امتیازات برخوردار میباشند که حاصل آن را از فروش سلاح به اسرائیل، رد پروتوکول کیوتو و یا آماده ساختن الاسکا برای کشت و زرع بدست می آورند.

این چندین ملیتی ها نه تنها از کنترل دولت های ملی فرار می نمایند بلکه در سطح جهانی نماینده های خود را در سازمان های قدرتمندی چون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی دارند. و بناءً کانال های رسمی را هم برای اعمال قدرت در دست دارند. ما همیشه شنیده ایم که همه برابر اند و یا حقوق مساوی دارند، اما حرف کدام یک حق بیشتر را دارد و تعیین کننده تر است، قصاب سر نفس و یا صاحب یک

شرکت چندین ملیتی؟

به عنوان یک مثال زنده در امریکا پنجاه در صد شهروندان امریکا در انتخابات گذشته رأی داده اند و تقریباً مناصفه آن (بعضی منابع آن را حتی چیزی کمتر از نصف اعلان نموده اند) به جورج بوش رأی داده اند. آیا این مرد رهبری است که مردم امریکا میخواست داشته باشد؟ تمام مبارزه انتخاباتی او توسط پمپ نمودن پول و خریدن گوش های شنوا برای تبلیغات انتخاباتی توسط سرمایه داران به پیش برده شد. پس آیا همه با هم برابر اند و یا ثروتمندان اندکی بیشتر اند؟ بدین صورت یک گروه کوچک از آدم ها قدرت تصمیم گیری در سیاست امریکا را بدست می آورند. بدون آنکه هیچگاه از سوی مردم انتخاب شده باشند. به همین ترتیب چیزی در امریکا اتفاق می افتد. در اروپا هم به همان شکل اما به مقیاس کمتر و ناملموس تر عملی میگردد.

مشکل دیگری که وجود دارد اینست که چون رأی دادن در انتخابات یک امر جبری نیست و یک دسته از افراد که در انتخابات شرکت نموده و رأی میدهند. چنانچه تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفته از تمام نفوس یک کشور نمایندگی کرده نمیتواند. فقرا و آنهاييکه درآمد کمتر دارند بسیار به ندرت در انتخابات شرکت می نمایند. بناءً عهد و قول های کاندید های ریاست جمهوری هم همه برای طبقه متوسط میباشد و هیچ گاه کاری برای طبقه پایین جامعه و بیکاران صورت نمیگیرد.

شاید چنین فکر شود که سازمان ملل متحد در سطح جهانی وسیله ایست که در بهبود وضع جهان میتواند رول مهمی را بازی کند. اما چون قدرت های

گلوبالیزم چیست؟

نویسنده: یان بلومرت

مترجم: م. رحیم

بصورت غیر انسانی کار می‌کشند. (بطور مثال در صنعت بوت سازی، ساختن سامان بازی اطفال و شکلات سازی...) و گذشته از آن سؤ استفاده‌های گوناگون دیگر را هم از کارگران مینمایند. بطور مثال (منابع ۱ و ۲) شرکت چکیتا (Chiquita) مزارع کیله را در زمانی دواپاشی مینمایند که کارگران مصروف کار در مزرعه میباشند و مواد کیمیاوی را که برای شش‌ها مضر میباشد، تنفس مینمایند. شرکت‌های بزرگ تولید لباس مانند (Gap) کارگان خود را ۱۲ تا ۱۶ ساعت مصروف کار نگه‌میدارد و زنانی را که باردار می‌شوند از کار اخراج مینمایند. در بعضی کشورها کارگران اجازه عضویت در اتحادیه‌های کارگری را ندارند و بیشتر اوقات حق اعتصاب کردن هم از آن‌ها سلب می‌شود و رهبران اتحادیه‌های کارگری معمولاً تحت فشارهای گوناگون قرار می‌گیرند تا از بر آورده ساختن خواست‌های برحق کارگران صرف نظر نمایند. کشورهای جهان سوم که این‌گونه اعمال را اجازه میدهند، خود هم چندان سودی نصیب‌شان نمی‌شود. این شرکت‌ها اکثراً کشور میزبان را تهدید به بیرون بردن کارخانه‌های خود نموده و به این صورت انواع و اقسام تحایف را بدست می‌آورند. بطور مثال پایین آوردن مالیات در سال اول. همچنان این غول‌های اقتصادی قادرند با

بزرگ‌مانند ایالات متحده امریکا حق ویتودر سازمان ملل را دارند، لذا اگر این سازمان بخواهد ناظرین بی‌طرف و مستقل را به مناطق اشغال شده فلسطین بفرستند، ایالات متحده امریکا می‌تواند زیر فشار منافع اقتصادی فی مابین امریکا و اسرائیل آن را ویتو نموده و از فرستادن آن جلوگیری نماید.

نتایج سؤ در کشورهای جهان سوم

در بسیاری کشورهای دنیا صحبت کردن از چیزی که در کشورهای غربی بنام حد اقل در آمد (minimum loan) یاد می‌شود، برای مردم نا آشناست. از بیمه‌های اجتماعی، بیمه صحتی، معاش بیکاری و حقوق بازنشستگی خبری نیست. در بسیاری موارد تأسیس اتحادیه‌های کارگری ممنوع میباشد. بناءً دلیل آنکه شرکت غربی در کشورهای با دستمزد پایین سرمایه‌گذاری مینمایند، خیلی ساده و آشکار است. در این کشورها می‌توانند کالاهای خود را با کمترین دستمزد نسبت به کشورهای که در آن حد اقل معاش معین است، تولید نموده و بیشترین سود را نصیب خود نمایند و چنین عملی از دید یک سرمایه‌دار بسیار منطقی و قابل درک می‌باشد. این شرکت‌ها نه تنها معاش بسیار ناچیز برای کارگان می‌پردازند بلکه آن‌ها را برای کارهای طولانی در جریان روز و ادار نموده همچنان از اطفال خورد سال

انواع حيله و نيرنگ و ساختار مالي پيچيده که دارند، از پرداختن ماليات سر باز زنند، بناءً دولت های ميزبان مبلغی را که به عنوان ماليات در بدل خوش خدمتی های خود بدست می آورند، بسيار ناچيز ميباشد. پس آيا همه اين شرکت های چنديد مليتی ”بد“ اند. در اين جا تفاوت وجود دارد و دور از امکان نيست که اين شرکت ها به نوع بهتر با احترام به حقوق انسان ها و توجه داشتن به محيط زيست کالاهای خود را در هر جا که خواسته باشند، توليد نمايند. به گونه مثال شرکت Oxforn يك شرکت چندين مليتی است، معاش بهتر پرداخت نموده و حقوق کارگران را محترم می شمارد. یکی از پرابلم های بزرگ شرکت های سنتی اينست که معمولاً توسط يك گروه کوچک از سهام داران رهبری می شوند که فقط به فکر سود اندوزی اند. اگر اين شرکت ها مفاد هم کنند باز هم اين سهام داران کارگران را از کار اخراج مينمايند، بخاطر اينکه سهام شان در بازار بورس ارزش بيشتر پيدا نمايد و آن ها سود بيشتر ببرند. خلاصه اينکه بيشتر اين شرکت ها از عذاب وجدان نمی ترسند. شرکت های ادويه سازی بطور مثال ميتوانند ادويه ارزانتر را برای کشورهای جهان سوم توليد نمايند. اما اين کار را نمی کنند و در نتيجه مليون ها انسان از درد و مريضی رنج برده و تلف می شوند.

اثرات آن در جهان غرب

ما در کشورهای غربی از يك طرف شاهد بوجود آمدن سازمان های سياسی هستيم که از مشکلات موجود استفاده سياسی می نمايند. اين احزاب و سازمان ها راه های بسيار ساده و عاميانه را پيشنهاده

می نمايند که برای بيشتر مردم بهترين راه حل به نظر می رسد در حالیکه همه طرح های بسيار ساده و کوتاه نظرانه و يا هم منافی حقوق بشر می باشند. در چند سال اخير شاهد بوجود آمدن تعداد زيادی از اين نوع گروه ها در اکثر کشورهای اروپا ميباشيم که همه همچون طفیلی های گنديده خوار از همين نابسامانی های موجود تغذيه نموده و در کنار آن رشد نموده اند که زنگ خطری ميباشد برای کشورهای اروپایی.

از طرف ديگر احزاب سنتی هم اکثراً مايل اند تا برای حفظ قدرت سياسی و يا آرا مردم دنبال راه حل های بسيار ساده برونند که فقط در کوتاه مدت می توانند کار آبی داشته باشند. گذشته از اين ها اگر وضع به همين منوال پيش برود (که ميرود) و نتايج و زيان های آن شروع به ظاهر شدن نمايد، آنگاه شاهد ظهور شدن سياست مدارانی خواهيم بود که بجای جستجوی راه حل دنبال گروه ها و افرادی ميباشند که همه گناهان را بگردن شان بياندازند، چنانچه هتلر يهوديان، هم جنس بازان و کوچيان را به اين منظور استفاده ميکرد، اما ما امروز پناهجویان و مهاجرين را چون بهانه های حاضر و آماده داريم.

سرمايداران مسلماً آرزو ندارند که در ازدياد بيکاری که نتيجه انتقال کارخانه ها و توليد در کشورهای های با مزد ارزان ميباشد، مقصر شناخته شوند، در صدد بکار گیری سياست مداران ميان خالی چون جورج بوش می برآيند.

بناءً بر همه آشکار است که جورج بوش بازيچه ايست در دست لابی های سلاح و نفت و تمام طرح ها و برنامه های او هم در حقيقت تحفه هايست به اين

بزرگ و بی سرو پا گیر آمده اند که خود توان هیچ کار را در مقابل بازی کنان این میدان ندارند و این بازی کنان اگر باز هم به دستپاک های اضافی ضرورت داشته باشند، میتوانند بیکاران را مورد استفاده قرار بدهند. (تنبل های مفت خوار). هر عقل سلیم با اندک دقت به این مسئله پی خواهد برد که یک گروه کوچک از پناهجویان یا مهاجرین به هیچ وجه نمیتواند مسوول بدتر شدن و به هم خوردن اقتصاد، بیکاری و یا عقب رفتن تأمینات اجتماعی در یک کشور شوند. اینها هم مانند ما قربانی یک سیستم عظیم ولی بسیار بی رحم جهانی شده اند. آمدن پناهجویان به کشور های ما نه علت بلکه نتیجه نابسامانی های بیست که جهان را بطرف پرتگاه می پراند و نباید فراموش کنیم که جامعه ترک و یا مراکشی در حقیقت کارگرانی هستند که ما به اینجا آورده ایم، چون برای کار های کثیف و پست خود به کارگران ارزان ضرورت داشتیم.

1- "Globalisering - de wereld in verval"

Hans-Peter Martin & Harald Schuman

2- "De antwoord van het antiglobalism"

Dirk Barrez

لابی ها. عده یی از این سیاست مداران هم به خاطر اینکه نمیخواهند کرسی های بدست آورده خود را از دست بدهند، حاضر نمی شوند به احماقت و گناه خود اعتراف نمایند و نمی خواهند که مردم آگاه شوند که دولت های شان با گذشت هر روز کنترل خود را بر غول های اقتصادی از دست داده میروند و با هم به مشکلاتی که در حال اوج گرفتن است، کم بها داده به تبلیغ و دروغ پراگنی های احماقانه دست میزنند. (بطور مثال اینکه سیاست بازار آزاد بطور کامل به رفاه اجتماعی برای همگان می انجامد و هیچ مشکل اقتصادی وجود ندارد...) فلذا برای اینکه خود مقصر مشکلات و نابسامانی های موجود شناخته نشوند، کوشش مینمایند تا مردم را به جان همدیگر بیاندازند و از همان روش قدیمی که کار آیی خود را قرن ها ثابت کرده، استفاده نمایند، یعنی تفرقه بیانداز و حکومت کن. بر اساس سنت قدیم همیشه گروه های ضعیف در یک جامعه به عنوان دستپاک (کسانیکه مسوول همه گناه ها شناخته میشوند) انتخاب میشوند. در حال حاضر کدام گروه بهتر از پناهجویان و مهاجرین میباشد؟ انسان های کم پول بدون قدرت، بدون اسناد، بدون اجازه کار و بیشتر اوقات بدون حق رأی. بناءً بسیار هم ایدال برای متهم ساختن به جنایت، که از نام آنها شروع میشود، همیشه و به طور منظم آنها را بنام غیر قانونی (illegalen) بجای پناهجویان یاد می نمایند. ما میتوانیم آنها را همچنان در "مراکز بسته" جابجا نماییم. اصطلاح نرمتر برای "نگهداری در زندان" ... پناهجویان هم مانند بسیاری از مردم فقیر و کم در آمد اینجا مانند تویی در میدان بازی یک سیستم

سوال: محترم شکیلا عزیز زاده اگر از پرسش های کلیشه یی و مروج بگذریم و به محتوی و درون مایه شعر برخورد نمائیم، پرسش به میان می آید که چه علت و انگیزه بود که شما به شعر رو آوردید؟

جواب: در خانه ما به کتاب، بخصوص به کتاب شعر زیاد ارج گذاشته میشد. من از طفولیت شعر را دوست داشتم و زیاد شعر می خواندم. در نو جوانی به نوشتن داستان های کوتاه شروع کردم و چند سالی فقط با داستان سرو کار داشتم. باری، دوستی که با کار های داستانی ام آشنا بود گفت که با تصویر پردازی ای که در داستان هایم بکار می برم، میتوانم شعر بسرایم. از همان موقع شروع کردم به مشق نوشتن شعر. البته هنوز هم داستان و از چند سالی به اینطرف نمایشنامه هم می نویسم. اما نوشتن شعر برایم بیشتر از ژانر های دیگر مطرح است.

سوال: به نظر شما شعر چیست؟ آیا شعر یک نوع تفنن است یا بیان عواطف و احساسات و یا الهامیست که ناخود آگاه پدید می آید و بیان می شود؟

جواب: اگر منظور شعر معاصر باشد، دادن تعریف واحدی از شعر کار یست بس دشوار. چون از دیدگاه های مختلف تعریف های مختلفی در مورد شعر ارایه شده و هر کدام به نوعی و از همان دیدگاه خاص درست است. برای من شعر نزدیکترین و برترین شیوه بیان زبانی از تجربه های انسانی است. شعر نمیتواند تفنن باشد. بر عکس نظم پردازی میتواند تفنن خوانده شود. شعر آفرینش هنریست و اضافه بر عواطف و احساسات پشت این آفرینش باید دانش ادبی، دیدگاه هنری و ذهنیت آگاه امروزی خوابیده باشد. از قول شیموس هینی "شعر مثل ورمی در گلو آغاز می شود، اندیشه را کشف می کند و اندیشه واژه را." به الهام شدن مطلق شعر هم باور ندارم. برای من پرداختن به شعر ناگزیری بیان چیز

هایی است که مرا برمی انگیزاند و به این منظور در قالب واژه های به دقت انتخاب شده در می آیند. به همین خاطر شعر برای من کار است، کار هنری. و اگر هم الهامی باشد، از حس و اندیشه خودم زاده می شود.

سوال: به نظر شما شعر زاده محیط و شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و یا صرف جنبه شخصی و روانی دارد و شاعر بدون تأثیرات مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شعر می سراید و آن را بیان مینماید؟

جواب: فرهنگ که خود در برگیرنده ی اجتماع و اقتصاد هم است، همیشه بر پدیده های ذهنی انسان ها تأثیر گذار بوده است. اما از قول شما جنبه های شخصی و روانی که من آن را تجربه های انسانی می نامم، نقش تعیین کننده ای در آفرینش شعر به ویژه شعر معاصر داشته است.

سوال: اگر غلط نکرده باشم، مسئله اساسی که امروز در شعر مطرح است و همه بر آن متفق الرأی اند پیام شعر است، یعنی شعر باید پیام داشته باشد. نظر شما در مورد چیست و پیام اساسی شعر شما را چه تشکیل میدهد.

جواب: فکر نمی کنم که مسئله ی اساسی شعر امروز پیام شعر باشد. این نظر آن هایی است که به ادبیات متعهد و درین مورد به شعر متعهد - باور دارند. شعر می تواند یک حس خاصی باشد، یک واکنش، یک وسوسه و یا هزاران چیز دیگر که حس و ذهن و روان انسان ها را مشغول نگه میدارد. اما شرطش این است که به واژه در آوردن این ها شعر شده باشد، که وقتی آن را می خوانیم یا می شنویم، از حالی به حالی شویم و به اندیشیدن بیافتیم. و این کار را باید خود واژه ها کرده باشد نه یک (اندیشه متعالی؟!؟) که به آن چسپانیده شده است. من از پیامبری در شعر می گریزم. اما شعر های دارم که

خواننده را به فکر کردن و امیدارد و من اینرا بیشتر می پسندم.

سوال: اگر اجازه باشد میخوام سوالات خود را کمی عمیق تر مطرح نمایم. هر شاعری دارد چیزی را بیان میکند، یکی از غربت میسراید، دیگری از هجران معشوق می گوید و سومی هم از اوضاع و شرایط اجتماعی و اقتصادی کشورش شاکی میباشد. حافظ میگوید:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

کبر نیک بگر همه هذو بر می کنند

ناصر خسرو میگوید:

من آن نیم که در پای خوکان بریزم

مراین قیمت دُر لفظ دری را

مولانا ی بلخی میگوید:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

شما در شعر های تان چه چیز را بیان میکنید و محتوا و مضمون اساسی شعر های شما را چه چیز تشکیل میدهد؟

جواب این سوال قسماً در جواب سوال قبلی گفته

شده است. من نمی خواهم شعر را در بحث و یا مضمون

خاصی محدود کنم. حافظ و ناصر خسرو و مولانا ی

بلخی هم این کار را نکرده اند. در شعر این سه ابر شاعر

هم بُعد های مختلف زندگی خود شان را می بینیم و هم

آن گوشه از مسایل روزگار شان را که خود با آن درگیر

بوده اند. تنها و تنها شکوه کردن از غربت و هجران یا

گفتن از درد های بی درمان وطن، قلم بدست را یا شیون

گر میسازد یا شعار چی. و هر دوی این مشغولیت ها هیچ

ربطی به شعر ندارد. در حالیکه حد اقل از شیون میتوان

شعر ساخت.

سوال: مسئله زن بودن در شعر شما چقدر مطرح

است. بهار سعید الحان در مجموعه شعری اش میگوید:

”من در اشعارم هر چه می گویم چه بی پروا و عریان و چه با پرده و پنهان، از زبان احساس زن سخن میگویم و هدف عمده شعرم همین ”زن“ بودن قهرمان شعرم است... من از احساس عمیق و پنهانی و دست نخورده زن میخوام پرده بردارم... و آنهم احساس کشف نشده عاشقانه زن است.“ و شعر معروف بسیار در بسترم امشب را سروده است.

جواب: آزادی برای من از ارزش گذاشتن به خودم

شروع می شود که ناچار مسئله ی زن بودنم هم جزء آن

می شود. در شعرم هم رد پای آدمی دیده می شود که

علاوه بر زن بودنش، مثل بسیاری از مردمان روزگار ما

درس خوانده، آواره شده، عاشق شده، سر خورده،

بچه دار شده و هزار و یک درگیری های دیگر که برای هر

کسی میتواند پیش بیاید. اینکه بهار سعید الحان در

مجموعه اش در مورد زن بودن چه گفته، به خودش

واگذار می شویم. اما روشن است که در بین مورد ما دو

نفر مطلقاً اشتراك نظر نداریم. همانگونه که شعر های

ایرو تیک من با شعر های بستر بهار سعید الحان هیچ

وجه مشترکی ندارد.

سوال: میخوام سوال های خویش را در زمینه های

دیگری هم مطرح نمایم. تا جاییکه من با شعر های شما

آشنایی حاصل نموده ام، شعر های شما در قالب شعر

نو و شعر سپید سروده شده است و تا حال شعر در

اوزان عروضی از شما به نظر نرسیده است، علت آن

چیست؟

جواب: شعر معاصر برای بیان آنچه مرا بر می انگیزد،

مکان های بی پایانی در اختیارم می گذارد. اوزان

عروضی برای گفتن های جدی من دست و پاگیر اند.

برای تفنن به اوزان عروضی شعر های نوشته ام که گاه

گاه در جمع دوستان می خوانم و اما چاپ نکردن آن ها

انتخاب آگاهانه ای بوده است. من به جهانی بودن شعر

روزنه یی بسوی آزادی

خلیل الله خلیلی

بو تیمار در اندوهی دیگر

علی حیدر وحید وارسته

انتخاب از مجموعه "آب را باید شست"

ابرها از بیشه های خواب می آیند

بعد صد ها روز بی آبی

باز جنگل سبز خواهد شد

سبزه های زرد در امید باران

سرو های سرد در خواب بهاران

باز دریا بستر آیینه خواهد گشت

بعد صدها سال بی آبی که بو تیمار می خواهد

بنوشد آب

ابرها در جستجوی آب می آیند

فادوق سرورش

ارمغان!؟

همه جا برف سپید

همه جا یخبندان

مادرم در شب سرد

مثل برگریز خزان ها

ز خنک می لرزد

باد بی رحم و دلیر

همچو یک بهمن سرد

شیشه پنجره خانه ما میکوبد

خواهرم میگوید

این همه برف و خنک ها ز کجا می آید

مادرم غصه به دل اشک به چشم

زیر لب میگوید

ارمغانیست که از قطب شمال

سوی این خانه ویرانه ما می آید

پدرم منتظر شعله یک آتش سرخ

تا تن یخ زده خانه ماگرم کند

پرتونلاری

دلتنگی

بر خطوط قرمز دستانت

سرنوشت آفتاب را نوشته اند

برخیز

و دستی بر افشان

که حضور شب

نفسم را

تنگ ساخته است

اسارت

ما رنج های درد اسارت کشیده ایم

از ترس تازیانه به ظلمت خزیده ایم

از اوج کهکشانشان فلک بر نشیب غم

در قرن اضطراب و پراز غم رسیده ایم

در جاده های غمزده، شلاق حاکم است

زهر نهیب حسرت ماتم چشیده ایم

نقش غمیم روی ردای سیاه شب

این جامه را ز خفتن و غفلت گزیده ایم

دلتنگ گشته چرخ فلک از نوای ما

آخر ز ناله چتر فلک را دریده ایم

افسانه بیست نام عدالت به شهر ما

در آرزوی خام چه بیجا تپیده ایم

مهاجرین

چه نارواست که

ما رامهاجرین نام نهاده اند،

زیرا که این به معنای ترک دیار گفتگان است.

اما ما به میل خود جلای وطن نکرده ایم

تا وطن دیگری اختیار کنیم و

نیز به سرزمینی نیامده ایم تا شاید

برای همیشه در آنجا ماندگار شویم

ما را گریزانده اند، رانده اند، تبعید کرده اند،

و این کشور که ما در آن مقیم گشته ایم،

میهن ما نیست، تبعیدگاه ماست.

نگران نشسته ایم و منتظر

انتظار روز بازگشت را داریم،

و کوچکترین تغییر

در آن سوی مرزها،

از نگاهمان پوشیده نمی ماند.

با بی تابی

از هر تازه واردی پرسش ها می کنیم

بی آنکه خبری را فراموش کنیم،

و یا از نکته بی در گذریم

و هیچ چیز را که روی داده، نمی بخشیم.

آه، سکوت لحظه ها فریبمان نمیدهد،

چرا که صدای زجه ها را

از زندان های دور دست می شنویم.

مگر نه این است که ما خود جز نامه هایی هستیم

که شرح جنایات را به این سوی مرز آورده ایم؟

تک تک مان راه می پیماییم

و ندگی را آشکار می کنیم، که وطنمان را آلوده است

هیچ یک از ما اینجا نخواهد ماند

و آخرین کلام

نگفته مانده است

منصور ساحل شباهنگ

شهر مونیخ، آلمان

از عشق انسان وزمین

بستم با یک بیوفا پیمان و پیوند دگر

ترسم دلم را بشکند مانند سوگند دگر

رقص دگر، ناز دگر، ای عشق از نو میکنی

با شاعر شیرازی و ترک سمرقند دگر

تا عمر از کف رفته را جبران کنم با عشق او

ای مرگ مهلت ده مرا، باری، تو یک چند دگر

تا چشم بد، ماند به دور از روی عاشق سوز تو

دور تو میسوزد دلم، با بوی اسپند دگر

پند و دروغ زاهدان، در گوش جان کی جا دم؟

تا گفته در گوش لبم، هر بوسه ات پند دگر

همبستر تنهایی ام، میخواهمت، میخواهی ام

آگه نباشد از دلم، غیر از تو دلبد دگر

در صبح غربت: میهنی! در شام غربت روشنی

در قهوه تلخ تنم، افکنده ای قند دگر

دل باتو می گوید سخن، زیرا ندارد غیر تو

خوب و قشنگ و مهربان، یار خردمند دگر

پرسد: چه سان مکارها، یکبار نه، بل بارها

حق را کشند بر دارها، با تیر و ترقند دگر؟

تا چند جور جاهلان؟ تا چند مکر کاهلان

ای بلخ زردشت تو کو؟ با (زند) و (پازند) دگر

تا چند رنج و درد تو؟ وین رنگ و روی زرد تو

ای بامیان پیدا بکن، بودا و لبخند دگر

درین جهان نا جوان، در اوج قدرت میرسد

یک برگ با خونریزی و یک خرس با گند دگر

ای مام میهن! سوختند هم کابل و هم زابل ات

کو مثل فردوسی تو، فرزانه فرزند دگر

ای وارث و ارستگی! باید که چون رستم رهی

هر گام از دام دگر، هر بار از بند دگر

از عشق انسان و زمین و اندیشه های راستین

خواهم برای خویشتن، سازم خدواند دگر

مصاحبه با شکیلا عزیززاده

ف. سروش

باوردارم و به اینکه وقت آن رسیده که شعر در افغانستان هم بیرون از حلقه های نظم سرایان جستجو شود.

سوال: شما به شعرهای کدام شاعران علاقه دارید؟ آیا میخواهید از آن ها تقلید نمایید و یا میخواهید راه و رسم مستقل خویش را دنبال نمایید؟

جواب: من علاوه بر زبان فارسی به زبان هالندی هم شعر می خوانم و با استفاده از ترجمه هایی که از کار شاعران دنیا درین دو زبان ارایه شده، خوشبختانه با کار شاعران بسیاری آشنایی پیدا کرده ام. از شعرهای خورخه بورخس، اوکتاویوپاز، پاول سلان و سلویا پلاث و از شاعران هالندی از شعرهای برنلف و کامیخل و از شاعران فارسی زبان از شعرهای فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، ضیاء موحد، یداله رویایی و خیلی های دیگر بی پایان حظ می برم و همیشه و هر بار برایم تازه گی دارند. اما از هیچ کدام شان تقلید نمی کنم. به نظر من بکرگفتن و پرهیز از تکرار گفته های دیگران خودش عمده ترین شرط شاعری و هر پدیده هنری دیگر می باشد.

سوال: من تا جایی که شعرهای شما را مطالعه نموده ام، فکر میکنم که شما در شعرهای تان چیزی را گم کرده اید و دنبال آن میباشید و آن را جستجو مینمایید. وقتی شما میگویید:

در تنگنای حنجره ام

بغض خاک

بردوش لال دل

تابوت نام تو

بر بال دست هایم

زخم هنوز خواستن

در بستر نگاه

سنگ پاره های قبرت

با عمری در بلوغ شکستن

می روم بر مزار خدا

گریه سرکنم

جواب: اتفاقاً در این شعر چیزی گم نشده است. این شعر حس مشخصی را از يك حادثه مشخص بیان می کند. اما ممکن است که شعرهایم همچو حسی را بوجود بیاورد. این همان به فکر و داشتن خواننده شعر است که من دنبالش هستم.

سوال: اخیراً مجموعه شعری شما به زبان هالندی هم منتشر شده است. میخواهم سوال نمایم که این مجموعه ترجمه شعرهای فارسی دری شما میباشد و یا مستقیماً به زبان هالندی سروده شده است.

جواب: مجموعه ی شعری (Herinnering ann niets) به جز دو شعر آخر که مستقیماً به زبان هالندی سروده شده است، ترجمه مجموعه ی (یاد از هیچ) می باشد به اضافه ی ترجمه پنج شعری که در مجموعه ی فارسی آن را حذف کرده ام.

سوال: هر انسان حق دارد که شعر بگوید و هر شاعر نظر به توانایی، استعداد، احساس و درون مایه فکری و امکانات دست داشته اش شعر می گوید، اما هستند عدّه تیکه داران شعر که چین بر جبین می ساینند و شکوه از

این و آن دارند و ناله بر آسمان و شعر گفتن و شعر سرودن را حق مورثی خویش میدانند و به آن فخر فروشی مینمایند و آن هایی را که از دایره دید آن ها خارج است، ضرب صفر می کنند. نظر شما در مورد چیست، آیا این عنعنه و این نوع برخورد معقول به نظر میرسد و یا باید راه و رسم دیگری اختیار شود؟

جواب: با تأسف استفاده از کلمه ی ”تیکه داران“ کاملاً بجاست. علاوه بر اینکه این عده فرهنگیان با معیار های محدود سلیقه ای خود و بر اساس شناخت های خصوصی شان چپ و راست شناسنامه مُهر شاعری هم توزیع می کنند، من فکر می کنم که نقد مسؤولانه از کار های ادبی از جانب آنهایی که صلاحیت این کار را داشته باشند، کاریست ضروری. چرا که رشد کار های ادبی قسماً بستگی به همچو نقد های سالم دارد، اما به شرطی که بر اساس خود کار ادبی باشد نه بر اساس وابستگی های خصوصی و الزامی. و آنکه نقد ادبی می کند، باید از دانش ادبی و آگاهی همه جانبه از ادبیات امروزی و جهانی برخوردار باشد و این علاوه بر آن است که نقد ادبی را بحیث یك حرفه ی ویژه با دانش مربوطه اش بدانند و در آن وارد باشد. اما توهمی که نزد فرهنگیان ما پیدا شده این است که هر قلم بدستی صلاحیت نقد و تعیین سرحدات قلمرو ادبیات را هم دارد. چنانچه یکی از شاعران ما تازه یك قدم عقب تر از اساتیر قرون اوسطایی گذاشته و لست بلند بالایی از واژه های تأیید شده شعری برای شعر سه دهه آخر ترتیب داده است. عیب این برخورد این است که توقع از ادبیات در همان سطحی باقی میماند که است. و بسیاری از تازه اندیشان جوان که به گرفتن تذکره شاعری از حلقه های خاص تن نمی دهند، از ادامه نوشتن و آفرینش هنری دلزده می شوند. خوشبختانه عده ای هم هستند که به این برخورد توجه نمی کنند و با آگاهی از استعداد، توانایی ها و دانش ادبی

خودشان به راه خود ادامه میدهند و نتیجه آن هم کار های درخشان بیشماری بوده که درین سال های آخر عرضه شده است.

سوال: میخواهم سوال دیگر خویش را در مورد مجموعه شعری تان بنام ”یاد از هیچ“ مطرح نمایم. شعر های که در این مجموعه انتخاب شده تاریخ سرایش آن ها معلوم نیست که در کدام زمان و مرحله از زندگی شما سروده شده اگر میخواهید در این زمینه کمی معلومات ارائه نمایید.

جواب: شعر های مجموعه ی شعری (یاد از هیچ) نتیجه کار های دو سال آخر می باشند.

سوال دیگری که همین اکنون در ذهنم خطور نمود اینست که شما با وجودی که یکی از شاعران توانمند کشور ما هستید اما کمتر شما در محافل روشنفکری افغان ها اشتراک مینمایید و شعر میخوانید، علت آن چیست؟

جواب: چون شعر برای من یك مشغولیت جدی است، خواندن شعر هم در برنامه هایی که برخوردار از فضای شعری و حضور شنوندگان شعر فهم و شعر دوست باشد، یك امر دلپذیر است. من پیوسته در برنامه های ادبی هالندی و فارسی شعر می خوانم و هیچگاه از اشتراک در برنامه ایکه شعر جزء فرعی آن نباشد، امتناع نخواهم کرد.

محترم شکیلا عزیز زاده با وجود داشتن مصروفیت های زیاد از اینکه حاضر شدید با نشریه ندای پامیر مصاحبه نمایید، ممنون شما.

اعلامیه جهانی حقوق بشر

ماده سوم

هر فرد دارای حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی است.

ماده چهارم

هیچ کسی را نمی توان و نباید در بردگی نگاه داشت، بردگی و داد و ستد بردگان در همه اشکالش ممنوع است.

ماده پنجم

هیچ کس را نمی توان و نباید تحت شکنجه، مجازات یا رفتار ستمگرانه، غیر انسانی و اهانت بار قرار داد.

ماده ششم

هر کس حق دارد که شخصیت حقوقیش در همه جا به رسمیت شناخته شود.

ماده هفتم

همه در پیشگاه قانون برابرند و حق دارند که بدون هیچ گونه تمایزی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همگان حق دارند که در برابر هر گونه تبعیضی که ناقض اعلامیه کنونی باشد و در برابر هر گونه تحریکی که برای چنین تبعیضی صورت گیرد، به یکسان از حمایت قانون بهره مند گردند.

ماده هشتم

در برابر اعمالی که حقوق اساسی فرد، حقوقی را که قانون اساسی یا دیگر قوانین بر او شناخته اند، نقض کند، هر کس حق رجوع مؤثر به محاکم ملی

متذکر میشویم که گرچه این اعلامیه بارها از طرف نشریات و جراید مختلف به چاپ رسیده است، ندای پامیر با درک لحظات حساس تاریخی که حقوق بشر و بویژه حقوق پناهندگان به انواع و اقسام مختلف نقض میگردد، به نشر مجدد آن مبادرت می ورزد تا به استناد بر آن، پناهندگان افغان بتوانند از حقوق پناهدگی خویش قاطعانه دفاع نمایند.

اداره

ماده اول

همه افراد بشر آزاد و از لحاظ شأن و حقوق برابر زاده می شوند. آنان از عقل و وجدان برخوردارند و باید با روح برادری نسبت به یکدیگر رفتار کنند.

ماده دوم

هر کس، بدون هیچ گونه تمایز، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر گونه عقیده دیگر، منشأ ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر گونه وضع دیگر خواستار بهره مندی از همه حقوق و همه آزادی های مصرح در اعلامیه کنونی میتواند شد.

به علاوه، هیچ گونه تمایزی گذاشته نخواهد شد که مبتنی بر وضع سیاسی، قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که آدمی به آن تعلق دارد، خواه این کشور یا سرزمین مستقل، تحت قیمومیت، غیر خود مختار یا حاکمیتش دستخوش نوعی محدودیت باشد.

صالح را دارد.

ماده نهم

هیچ کسی را نمیتوان خودسرانه بازداشت، زندانی یا تبعید کرد.

ماده دهم

هر کس، در کمال مساوات حق دارد که دعایش منصفانه و علناً مورد رسیدگی دادگاهی مستقل و بی طرف قرار گیرد و این دادگاه، خواه در باره حقوق و تعهدات او و خواه در باره درستی هرگونه اتهام جزایی که بر او وارد شده باشد، تصمیمی خواهد گرفت.

ماده یازدهم

۱. هر کس که به بزهکاری متهم شود، بی گناه به شمار می آید مگر هنگامی که در جریان محاکمه ای عمومی، که در آن همه تضمین های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، تقصیرش قانوناً محرز گردد.

۲. هیچ کس برای انجام دادن یا انجام ندادن عملی که به هنگام ارتکاب به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمی شده است، محکوم نخواهد شد. همچنین هیچ کس به کیفری شدید تر از آنچه در هنگام ارتکاب جرم معمول بوده است، نخواهد رسید.

ماده دوازدهم

هیچ کس در زندگی خصوصی، خانواده، اقامتگاه یا مکاتباتش نباید مورد مداخله های خود سرانه قرار گیرد و بر شرافت و شهرتش نباید لطمه وارد شود. هر کس حق دارد که در برابر این گونه مداخلات یا لطمات از حمایت قانون برخوردار شود.

ماده سیزدهم

۱. هر کس حق آمد و شد آزادانه و انتخاب اقامت گاهش را در داخل يك کشور دارد.

۲. هر کس حق دارد هرکشوری و از جمله کشور

خودش را ترك کند و به کشور خودش باز گردد.

ماده چهاردهم

۱. هر کس حق دارد که در برابرستم و آزار، پناهگاهی بجوید و از پناهندگی در کشورهای دیگر برخوردار شود.

۲. در مورد تعقیب های واقعاً مبتنی بر جرم عمومی (غیر سیاسی) یا کردارهای مغایر با هدف های اصول ملل متحد، نمی توان به این حق متوسل شد.

ماده پانزدهم

۱. هر کس حق دارا بودن تابعیت را دارد.
۲. هیچ کس را نمی توان خودسرانه از تابعیتش و نیز از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

ماده شانزدهم

۱. از آغاز سن بلوغ، مرد و زن حق دارند که بدون هیچ گونه محدودیتی از لحاظ نژاد، ملیت یا مذهب، پیوند زناشویی بندند و خانواده ای را بنیان نهند. آنان در دوران زناشویی و هنگام فسخ آن، رد همه امور مربوط به زناشویی حقوق یکسان دارند.

۲. پیمان زناشویی جز با رضای کامل و آزادانه زن و مرد بسته نتواند شد.

۳. خانواده، عنصر طبیعی و بنیادی جامعه است و حق برخورداری از حمایت جامعه و دولت را دارد.

ماده هفدهم

۱. هر کس خواه منفرداً و خواه مجتمعاً دارای حق مالکیت است.

۲. هیچ کس را نمی توان خودسرانه از مالکیتش محروم کرد.

ماده هجدهم

ماده بیست و دوم

هر کسی به عنوان عضو جامعه حق برخورداری از امنیت اجتماعی را دارد و مجاز است که به مدد مساعی ملی و همکاری بین المللی و با توجه به سازمان و منابع هر کشور، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لازم برای شأن و رشد آزادانه شخصیتش را به دست آورد.

ماده بیست و سوم

۱. هر کس حق کار کردن، انتخاب آزادانه کار و برخورداری از شرایط عادلانه و رضایت بخش کار و حمایت در برابر بیکاری را دارد.

۲. همگان، بدون هیچ گونه تبعیض حق دریافت مزد مساوی در ازای کار مساوی را دارند.

۳. هر کس که کار می کند، حق دریافت مزد عادلانه و رضایت بخشی را دارد که برای او و خانواده اش زیستی موافق با شأن انسانی تأمین کند، زیستی که در صورت لزوم با همه دیگر وسایل حمایت اجتماعی تکمیل گردد.

۴. هر کس حق دارد که برای دفاع از منافع خود به تأسیس اتحادیه با دیگران بپردازد و به عضویت اتحادیه ها در آید.

ماده بیست و چهارم

هر کس حق برخورداری از استراحت، فراغت و تفریح و به ویژه محدودیت معقول مدت کار و مرخصی های ادواری با استفاده از حقوق را دارد.

ماده بیست و پنجم

۱. هر کس حق دارد که سطح زندگی او برای تأمین سلامت و رفاه خود و خانواده اش - به ویژه از حیث خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت های پزشکی

هر کس حق برخورداری از آزادی اندیشه، وجدان و مذهب را دارد. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا اعتقاد و نیز متضمن آن است که آدمی بتواند مذهب یا اعتقادش را منفرداً یا مجتمعاً، آشکار یا نهانی - از طریق تعلیمات، رسوم و شعایر مذهبی و اجرای مناسک مذهبی آزادانه ابراز دارد.

ماده نوزدهم

هر فردی حق برخورداری از آزادی عقیده و بیان را دارد و این حق متضمن آن است که او بتواند به خاطر عقایدش بیم و اضطراب به دل راه ندهد و نیز بتواند اطلاعات و افکار را - بدون ملاحظات مرزی و با هر وسیله بیان که باشد - جستجو کند، به دست آورد و نشر دهد.

ماده بیستم

۱. هر کس حق تشکیل آزادانه مجامع و جمعیت های مسالمت آمیز را دارد.

۲. هیچ کس را نمیتوان به شرکت در جمعیتی مجبور کرد.

ماده بیست و یکم

۱. هر کس حق دارد که در اداره امور عمومی کشورش شرکت کند، خواه مستقیماً و خواه با واسطه نمایندگان که آزادانه انتخاب شده اند.

۲. هر کس حق دارد که در شرایط برابری به مشاغل عمومی کشور خویش نایل شود.

۳. اراده مردم، شالوده قدرت حکومت است. این اراده باید به وسیله انتخابات شرافتمندانه ای بیان شود که به طور ادواری، با رأی مساوی عمومی و مخفی یا با روش معادلی که آزادای رأی را تأمین کند، انجام پذیرفته باشد.

و نیز خدمات اجتماعی لازم - مکفی باشد. همچنین در موارد بیکاری، بیماری، نقص عضو، بیوگی، پیری یا در دیگر مواردی که وسایل معیشتش، به علی خارج از اراده او از دست رفته باشد، حق بر خوداری از تأمین اجتماعی را دارد.

۲. مادر و کودک حق دارند که از کمک و مساعدتی ویژه بهره مند شوند. همه کودکان، خواه بر اثر ازدواج متولد شده باشند و خواه بدون ازدواج، از حمایت اجتماعی یکسانی برخوردارند.

ماده بیست و ششم

۱. هر کس حق بر خوداری از آموزش و پرورش را دارد. آموزش و پرورش، دست کم در مورد آموزش ابتدایی و بنیادی، باید رایگان باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش فنی و حرفه ای باید عمومیت یابد. همگان باید، در کمال مساوات و به حسب شایستگی خود، به آموزش عالی دسترسی داشته باشند.

۲. هدف آموزش و پرورش باید شکوفایی کامل شخصیت انسانی و تقویت احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی باشد. آموزش و پرورش باید تفاهم، بردباری و دوستی میان همه ملت ها و گروه های نژادی یا مذهبی، و نیز توسعه فعالیت های ملل متحد را در راه حفظ صلح، تسهیل کند.

۳. پدر و مادر، مرجحاً حق دارند که نوع آموزش و پرورش کودکان خود را انتخاب کنند.

ماده بیست و هفتم

۱. هر کس حق دارد که در زندگی فرهنگی اجتماعی آزادانه شرکت کند، از هنرها متمنع گردد و در پیشرفت علمی و فایده های ناشی از آن سهیم

شود.

۲. هر کس حق دارد که منافع معنوی و مادی ناشی از هر گونه اثر علمی، ادبی یا هنریش مورد حمایت قرار گیرد.

ماده بیست و هشتم

هر کس حق دارد خواستار آن باشد که بر عرصه اجتماعی و بر عرصه بین المللی، نظمی فرمانروا شود که در آن حقوق و آزادی های مصرح در این اعلامیه، تحقق کامل توانند یافت.

ماده بیست و نهم

۱. فرد تنها در برابر آن اجتماع وظیفه دارد که رشد آزادی و کامل شخصیتش را میسر سازد.

۲. هر کس، در اجرای حقوق و تمتع از آزادی هایش، فقط تابع محدودیت هایی است که قانون - منحصرأً به منظور تأمین شناسایی و بزرگداشت حقوق و آزادی های دیگران و نیز به بر آوردن نیازها و خواست های درست اخلاق، نظم عمومی و رفاه عامه در جامعه دیموکراتیک - وضع کرده است.

۳. این حقوق و آزادی ها در هیچ مورد و حالتی بر خلاف هدف ها و اصول ملل متحد اجرا نتوانند شد.

ماده سی ام

هیچ يك از مقررات این اعلامیه را نمی توان به گونه تفسیر کرد که متضمن حقی برای دولت، جمعیت یا فردی باشد که به موجب آن برای نابود ساختن حقوق و آزادی های مندرج در این اعلامیه به فعالیتی بپردازد یا عملی انجام دهد.

مونا لیزای هالند

”هنر اصیل نیاز به آن ندارد که خود را اعلام کند، بلکه کارش را به خاموشی می کند.“

مارسل پروست

انسان ها بسیار واقعی به چشم می خورند، به فضا پردازی نیز پرداخته شده است. ورمیر می توانست روی پرده نقاشی اش چنان فضا ایجاد کند که نقاشی هایش مسطح نمی نمایند بلکه ژرفایی در آن حس می شود. او به تمام جزئیات توجه داشت و گاه حتی میخ ها و سوراخ های به جا مانده از میخ های روی دیوار (تابلوی دختر در آشپزخانه) را نیز فراموش نمی کرد. جالب توجه است که از ۳۵ تابلوی ورمیر، فقط سه تابلو فضای بیرون خانه را نشان می دهند. در ۳۰ تابلو مدل نقاشی شده زن یا زنانی اند که تنها (در ۱۶ تابلو) و یا با دیگران (در ۱۴ تابلو) نقاشی شده اند. خصوصیت دیگر نقاشی های ورمیر این است که آنها بیشتر در قطع نسبتاً کوچک نقاشی شده اند. شاید این به خاطری بوده که ورمیر (در کنار خرید و فروش نقاشی های دیگران) از راه فروش نقاشی های خودش خرج خانواده اش را به دست می آورد و تابلو هایش را به فرمایش خریداران ثروتمندی می ساخت که دیوار های خانه هایشان را با آن زینت می بخشیدند. دیوار های پوشیده از نقاشی های نگارگران معروف بازنمایی شان و منزلت طبقاتی شهریان ثروتمند دلفت بود. برای پی بردن به اندازه شهرت جهانی و مقبولیت ورمیر میتوان از بزرگداشت و ستایش مارسل پروست به او مثال داد. برگوت نویسنده یکی از قهرمانان پرداخته مارسل پروست در سلسله رمان های در جستجوی زمان از دست رفته (۲) در نمایشگاهی جان می دهد که نقاشی 'نمای دلفت' اثر ورمیر در آن به نمایش گذاشته شده است.

قرن هفده در تاریخ هالند قرن طلایی نامیده می شود، سده یی که در این خطه اقتصاد، سیاست، علم و فرهنگ با تمام ابعاد آن به اوج شگوفایی رسیده بود و یاد آور شخصیت هایی چون سپینوزا، رمبراند، انتونی و ان لیونهوک و فرانس هالس است. یکی از نام های ماندگار این قرن هم یوهانس ورمیر Johannes Vermeer (۱۶۳۲-۱۶۷۵) نگارگر سبک ریالیسم (پیرو مکتب دلفت) است که ۳۴ و به گفته منابع دیگر ۳۵ پرده نقاشی موجود را به او نسبت می دهند.

هرچند نقاشی های ورمیر که در تمام دنیا پراکنده و در موزیم های شهر های مختلف دنیا نگهداری می شوند (۱) از توجه و شهرت جهانی برخوردارند، در باره زندگی او معلومات زیادی به دست نیست. آنچه از او به جا مانده نقاشی هایش و مدارک رسمی چون مدرک تولد و تعمید، سند ازدواج، مدارک تولد فرزندان و وصیت نامه اش اند.

ورمیر در شهر دلفت Delft هالند به دنیا آمد و در همانجا هم تا آخر زندگی کرد. مادر و پدرش پروتستانت بودند اما او بعد از آنکه در سن بیست و یک سالگی با کاترینا بولنس که کاتولیک مذهب بود، ازدواج کرد به کاتولیسیسم گرایید. می گویند بعد از مرگ او نقاشی هایش تا ۱۵۰ سال دیگر تنها زینت دیوار خانه ها بود. ورمیر شهرت شایسته اش را در اواخر قرن نوزدهم یافت. کشور زادگاه ورمیر تنها مالک ۷ پرده ورمیر است.

نقاشی های واقع گرایانه ورمیر بیشتر زندگی درون خانه را نشان می دهند. در این نقاشی ها افزون بر آن که

پروست حالت او را چنین بیان می‌دارد: '... سرچرخي اش شدیدتر شد؛ دقیق تر نگاه کرد، مثل کودکی که به پروانه زرد رنگی که می‌خواهد به چنگش بیاورد، به آن گوشه عالی دیوار نگاه کرد. گفت: "من باید این چنین می‌نوشتم، کتاب‌های آخر من بسیار خشک‌اند، من بایست لایه‌های مختلف رنگ را به آن می‌زدم، به زبانم ظرافت می‌بخشیدم، درست مثل همین قسمت دیوار زرد." او با خود تکرار کرد: "دیوار زرد با طاقکش، دیوار زرد." در این هنگام روی نشیمنگاه که شکل دایره را داشت، افتاد. به این فکر نکرد که زندگی اش در خطر بود. حمله بعدی کارش را ساخت، از روی نشیمنگاه به زمین غلتید، آن‌گاه همه باز دیدکننده‌گان و حاضرین به طرفش دویدند، او مرده بود.' پرسوناژ پروست در حال نگاه کردن و اندیشیدن به نقاشی ورمیر می‌میرد. پروست خودش در سال ۱۹۰۴ نمای دلفت ورمیر را در موزیم ماوریتس هاوس دن هاخ دیده بود و آنقدر مجذوب آن شده بود که آن را زیباترین نقاشی دنیا نامیده بود. مارسل پروست در اپریل سال ۱۹۲۱ با وجود بیماری شدیدش به پاریس رفت تا 'نمای دلفت' را در یک نمایشگاه آثار نقاشی هالند بار دیگر ببیند. (۳)

وینسنت و ان گوگ در باره استفاده از رنگ‌ها در نمای دلفت اظهار شگفتی می‌کند. رنگ‌هایی که از دور سرخ، سبز، خاکستری، نسواری، آبی، سیاه، زرد و سفید معلوم میشوند، "اما وقتی از نزدیک به آن نگاه کنی، باور نکردنی است. تابلو با رنگ‌هایی نقاشی شده است که کاملاً از رنگ‌های که آدم حدس زده است، تفاوت دارند." (وینسنت وان گوگ ۱۸۸۵)

از تابلوهای مشهور ورمیر 'دختری با گوشواره مروارید' است که بسیاری‌ها آن را مونالیزای هالند نام داده‌اند. این تابلو با قطع ۴۶،۵ در ۴۰ سانتی‌متر، در حدود سال ۱۶۶۵ نقاشی شده است و اکنون در موزیم

ماوریتس هاوس دن هاخ نگهداری می‌شود. تابلو پورتريت دختر جوانی است که سرش را از روی شانه چپ دور داده و به سوی بیننده نگاه می‌کند. گوشواره دختر که در اصل مروارید بزرگی است با جلایش در نخستین نگاه توجه نگرنده را به خود می‌کشاند. دختر روسری به سردارد که به نظر می‌رسد از روی هم بستن دو پارچه متفاوت به رنگ‌های آبی و زرد تیره ساخته شده باشد. این روسری شباهت زیادی به روسری‌ها و کلاه‌های معمول در قرن هفده ندارد.

این پورتريت اکنون بعد از نشر رمان 'دختری با گوشواره مروارید' بار دیگر به سوی قله شهرت راه کشیده است.

رمان 'دختری با گوشواره مروارید' نوشته تریسی شوالیه (۴) برای بار نخست در سال ۱۹۹۹ نشر یافت و به زودی از پرفروش‌ترین رمان‌های آن سال و سال‌های پس از آن شد. این رمان قصه تخیلی و تراشیده ذهن خانم شوالیه است که دختر گمنام شاهکار ورمیر را چهره و زندگی می‌بخشد. زندگی که هر چند پرداخته تخیل نویسنده سده بیست و بیست و یکم است، با هنرمندی قابل ستایش بر زندگی شهری در سده هفدهم آینه می‌گیرد.

شوالیه برای نوشتن رمانش تا آنجا که امکان پذیر بوده از حقایق و مدارک موجود در باره زندگی ورمیر استفاده کرده است. البته پژوهش‌های فراوانی که از سوی هنر شناسان و دانشگاه‌های مشهور دنیا در مورد آثار و زندگی ورمیر انجام یافته‌اند، اختلاف نظرهای زیادی را در این مورد به جا می‌گذارند. این حقیقت شوالیه را مجبور به پذیرش انتخابی ادعا‌های موجود ساخته است. یکی از موارد سوال استفاده از کمره ابسکیورا (۵) است. بعضی پژوهش‌گران به این عقیده‌اند که ورمیر از کمره ابسکیورا که می‌توان آن را ابتدایی‌ترین طرح کمره

عکاسی (بدون فلم) دانست، استفاده کرده است. دلایل مختلفی برای اثبات این ادعا مطرح می شود، مثلاً این که نقاشی های ورمیر بسیار به عکس برداری دقیق از اشیاء، آدم ها و محیط آن ها شباهت دارند. در عصر ورمیر آزمایش های عدسیه سازی به اوج خود رسیده (۶) و کمره ابسکیورا در آن زمان اختراع شده بود. همچنان در مورد آشنایی ورمیر و دانشمند معاصرش انتونی وان لیونهوک (۷) توافق نظری وجود ندارد. البته دلایل زیادی برای پذیرفتن آشنایی وان لیونهوک و ورمیر وجود دارد. هر دو در یک سال تولد شده اند و تمام عمر شان را در شهر دلفت هالند به سر برده اند. شهر دلفت در آن زمان شهر کوچکی با ۱۵۰۰۰ باشنده بود. سندیکاهای مختلفی در مرکز شهر دلفت فعالیت داشتند. ورمیر دوباره به سمت رهبر سندیکای نگارگران برگزیده شد. بر اساس پژوهش های تاریخی وقتی ورمیر در سن چهل و سه سالگی در اوج ورشکستگی اقتصادی و وام داری مرد، انتونی وان لیونهوک وصی او بود و از جانب شهرداری دلفت به حیث جوابگو و ادا کننده خواسته های طلبکاران خانواده ورمیر گماشته شد. به هر حال در زمان 'دختری با گوشواره مروارید' ورمیر از کمره ابسکیورا استفاده می کند و همچنان آشنایی نقاش و دانشمند حقیقت دارد و خواننده با مخترع پر آوازه میکروسکوپ روبرو می شود که گاه گاهی صندوق بزرگی را (کمره ابسکیورا) به ورمیر امانت می دهد.

شهر دلفت هالند از قدیم به صنعت چینی سازی و کاشی سازی اش مشهور است. نقش و نگار های آبی رنگ روی ظروف، کاشی ها، گلدانها و اشیای زینتی در کارخانه های شهر دلفت ساخته می شدند که تا هنوز هم هویت فولکلوریک هالند را می سازد. در زمان نوشته تریسی شوالیه نام دختر گوشواره مرواریدی 'گریت' است و زمان به شیوه من روایتی از زبان او بیان می شود. گریت

دختر یک کارگر فابریکه کاشی سازی دلفت است. پدرش در اثر حادثه بی در کارخانه بینایی چشمانش را از دست داده است. گریت هفده ساله که مجبور است پس از این نان آور خانواده اش باشد، در خانه ورمیر به حیث نوکر شروع به کار می کند.

گریت مورد توجه وان راون خریدار همیشگی و فرمایش دهنده نقاشی های ورمیر قرار میگیرد. نام وان راون تقریباً در همه کتاب هایی که در باره ورمیر نوشته شده اند، تذکر یافته است. او به راستی یکی از کسانی بوده است که ورمیر مرتباً برایش تابلو هایی نقاشی می کرد. در زمان نوشته شوالیه وان راون مرد هوسبازی ترسیم می شود که مرتب گریت را می آزارد. روزی وان راون از ورمیر می خواهد تا تابلوی مشترکی از او و گریت نقاشی کند. ورمیر که باریکی مسئله را درک می کند، راه سومی جستجو می کند. او برای وان راون پورتریت گریت را نقاشی می کند. از نقاشی این پورتریت در خانه تنها مادر زن ورمیر آگاهی دارد. مادر کاترینا زن ممتولیسست که ورمیر و خانواده اش در خانه او زندگی می کنند. او مددگار خوبی برای ورمیر است و در گذران و اعاشه خانواده بزرگ نقاش متشکل از زن و یازده فرزندش نقش مهمی دارد. وقتی پورتریت گریت تمام می شود، ورمیر از کارش راضی نیست و فکر می کند چیزی در آن کم است. این کمی با آویختن گوشواره مروارید کاترینا به گوش گریت از بین می رود. و اما وقتی کاترینا از این امر آگاه می شود، چه واکنشی نشان می دهد؟!

به همه حال زمان شرحی از رنج فقر و گرسنگی، درد تلخ عشق، عذاب ستم و فشار طبقاتی و قصه استعداد شگفت نابغه یی است که اسرار رنگ ها را می داند. اما خط اساسی زمان در مسیر عشق خاموش و تا آخر اعتراف ناشده یی حرکت می کند که خواننده به درد آزار دهنده ایستادگی در برابر این عشق ممنوع به خوبی پی می برد.

مشغول بود!

۷- دانشمند هالندی انتونی وان لیونهوک Antonie van Leeuwenhoek (۱۶۳۲ - ۱۷۲۳) انتونی وان لیونهوک در اصل بازرگان تکه بوده است که بافت های ابریشم با تار و پود ظریف آن او را مجذوب ساخته بود. بارها زیر لنزهای که خودش تراشیده بود، آن بافت ها را به دقت مشاهده کرده بود. بعد از ازدواج به تحصیل در رشته ریاضی و نجوم پرداخت. بالاخره زیر عدسیه های که ساخته بود، جهان دیگری را کشف کرد و موجودات کوچکی را در ادرار خودش و در آب باران مشاهده کرد. پس از آن از تلاش باز نایستاد. او بالاخره زیر میکروسکوپ ساخته شده خودش حشرات سرخ خون و حشرات سپرم را مشاهده کرد. شفاخانه اختصاصی و پژوهشی سرطان در شهر امستردام به نام او نامگذاری شده است.

۸- کالین فرث Colin Firth هنر پیشه مشهور سینمای انگلیس است که از جمله در فیلم تلویزیونی بی بی سی بنام غرور و پیش داوری به اساس رمان مشهور جین اوستین، نقش مرکزی را بازی کرد و به شهرت زیاد رسید. از سایر فیلم های که او در آنها نقش بازی کرده است می توان از بیمار انگلیس، شکسپیر عاشق، والمونت، اوج تب و آنچه یک دختر می خواهد، نام برد.

سایر منابع:

- Chevalier, Tracy; Meisje met de Parel, (Nederlandse vertaling), 2001's-Gravenshage.
- De Jong, Sjoerd; Marcel Proust, Passatempo mini-biografie, 1992 Amsterdam.

در فلمی که از روی این رمان تهیه شده است، کالین فرث (۸) هنر پیشه انگلیس در نقش ورمیر و اسکارلت جوهانسن هنر پیشه تازه وارد هالیوود در نقش گریت بازی کرده اند. این فلم در لوگزامبورگ فلم برداری شده است و در زمستان ۲۰۰۴ به نمایش گذاشته شد.

یادداشت ها و منابع:

۱- نقاشی های ورمیر در موزیم های شهرهای د هاگ (۳)، امستردام (۴)، فرانکفورت (۱)، برلین (۲)، درینسن (۲)، براونشوویک (۱)، پاریس (۲)، لندن (۴)، ایدنبورگ (۱)، ویانا (۱)، دوبلن (۱)، بوستون (۱)، نیویارک (۸) و واشنگتن (۴) نگهداری می شوند.

A la recherche du temps perdu اثر مارسل پروست به زبان انگلیسی نخست Remembrance of Things Past و بعد In Search of Lost Time ترجمه شد. این اثر به زبان هالندی زیر نام Op zoek naar de verloren tijd ترجمه گردیده است که همان در جستجوی زمان از دست رفته معنا می دهد.

Biley, Anthony; Vermeer. A View of Delft انتونی بیلی نویسنده و خبرنگار است و برای The New Yorker کار می کند. او بر علاوه دو کتاب در باره رمبراند نوشته است.

۴- Tracy Chevalier تریسی شوالیه نویسنده آمریکایی مقیم انگلستان است که در سال ۱۹۶۲ م در واشنگتن دی سی زاده شد. او نویسنده رمانهای دوشیزه آبی و هبوط فرشته گان است. برای رمان دختری با گوشواره مرواریدی جایزه پراج Barnes & Noble Discover Great New Writers Award را به دست آورد.

۵- Camera Obscura

۶- بین سال های ۱۶۷۰ و ۱۶۷۷ سپینوزا نیز برای امرار معاش به تراشیدن عدسیه ها برای ساختن عینک

وقتی که چراغها خاموش میشوند

سرور آذرخش

رحمان را خیلی دوست میداشتم. پسر خوبی بود. دلسوز و مهربان بود. دروغ نمیگفت. اما آهسته آهسته در حرکات و رفتارش بسیار تغییر آمد. نمیدانم چرا. شاید به خاطر دارایی من است. شاید میخواهد حق همه را به تنهایی خودش بخورد. یکوقت مرا بسیار دوست میداشت. مادر میگفت و جان میداد، اما حالا... حالا با آنوقتها بسیار فرق کرده. نکند که از اول محبت هایش ساخته گی بوده باشد. اما نه باور نمیکنم، رحمان اول این طور نبود. حالا تمام کارهایش به نظرم مصنوعی میآید. حتا مهر و محبت و صمیمیت هایش در نظرم ظاهری و ساخته گی مینماید. حتا این اشکهایش، همین اشکهایی که از چشمانش و به گونه های زردم میلغزند. من به این اشکها هم باورد ندارم. فکر میکنم اشکهای او هم برای مقاصد خاصی ریخته میشوند. به خاطر آنکه از میراث من سهم بزرگتر را ببرد. به خاطر آنکه دیگران را، دختران را، پسران را از حق میراث محروم گرداند...

رحمان بالای سر مادر می ایستد. اشک همچنان از چشمانش میریزد. قطره های اشک از لای تارهای سپید ریشش میچکند، قطره های اشک چهره زعفرانی مادر را نمناک میسازند. گلوی رحمان گرفته. قیافه اش غمناک است و آوازش می لرزد:

- مادر جان! ... مادر جان! ... من هرگز ترا به دست مرگ نمیسپارم، تمام کوشش های خود را نثار تو میکنم، تو رحمان را نشناخته ای. من مثل دیگران نیستم. من در فکر نجات تو از مرگ هستم. من نمیگذارم تو...

رحمان اشک میریزد و گپ میزند. پشت هم برهان و دلیل میآورد و میخواهد دلسوزی و مهربانی خود را به مادر

چند روز است که مادر، جان میکند. قلبش خراب است. جریان خون در بدنش مختل شده. خون لازم به تمام پیکرش نمیرسد. مثل آنکه خون مادر زهرآگین شده باشد. فرزندان مادر دورش نشسته اند. به چهره زرد و لاغر او مینگرند؛ زنان محله نیز آمده اند. دور بستر مادر حلقه زده اند. همه اهل گذر مادر را دوست دارند. مادر همواره در غم و شادی آنان شریک بوده. مادر هیچ کم و کاستی در برابر آنان نشان نداده. مادر را همه گی دوست دارند. مادر فرزندان زیادی دارد. چند پسر و چند دختر. دختران و پسران اینک دور بستر مادر نشسته اند. دختران درین چند روز جز گریه و مویه کاری نداشته اند. دختران می بینند که اگر مادر از کف برود، اگر مادر بمیرد، برادران با بیرحمی آنان را شکنجه میکنند. برادران از خویشتن اراده یی ندارند، میراث و ثروت مادر چشمهای آنان را کور کرده است. اگر مادر بمیرد، آنان به خاطر میراث مادر خونهای بیشتری خواهند ریخت. از همین حالا آنها یخدان ها و بکسها و تحویلخانه ها را قفل انداخته اند و هر کدام برای خود قسمتی از مال مادر را اختصاص داده اند.

چند روز است که مادر، جان میکند اما پسران در فکر بهبود او نیستند. آنان به مکنت و میراث مادر می اندیشند و بس.

مادر بر بسترش تکان میخورد، ناله ضعیفی میکند. پسر بزرگتر از جایش بر میخیزد و بالای سر مادر میرود، اشک از چشمان پسر سرازیر است. قطره های اشک که از تارهای سفید ریش رحمان میچکند، چهره مادر را نمناک میسازد. مادر به چهره او خیره میشود و فکرهای گذشته در ذهنش جان میگیرد:

بقبولاند. مادر خیره خیره به سوی پسرش مینگرد. چیزی نمیگوید. تنها زهر خندی چین های کنار چشمان مادر را به هم نزدیک میکند.

مثل آنکه رحمان به معنای این زهر خند پی میبرد، دیگر لازم نمیداند آنجا بایستد. دستش را به ریش انبوهش میکشد و از خانه بیرون میرود.

مادر بر بستر بیماری افتاده و خاطرات خود را مرور میکند. گذشته ها از برابر دیده گانش میگذرند. گذشته های تلخ و شیرین، روز های جوانی، روز های شادمانی، روز های میانه سالی، روز های حسرت و اندوه، روز های پیری، روز های درد، غم، فقر، فاجعه، مصیبت و بستر بیماری.

چه جوانی تابناکی داشت. در برابر آینه که می ایستاد یک باغچه گل بود، آبشار گیسوانش میدرخشید. قامتش به بلندی شمشادها بود. پنج پنجه اش پنج چراغ بودند. چشمهایش مانند آفتاب بهاری نور و نوازش پخش میکردند. طراوت و تازه گی و خرمی از رگ رگ پیکرش بر میخاست. دلش آشیانه آشتی بود، سینه اش خانه مهربانی و دستانش گنج خوشبختی و برکت بودند. به هر چیز که دست میزد، خیر و برکت میشد، مس را طلا میکرد، غم را از خانه اش رانده بود، جز شادی و خرمی و خیر و برکت و زیبایی و طلاوت و تازگی چیزی را نمی شناخت...

ناگهان فشار درد سیمای مادر را گرفته میسازد. مادر بالای بستر بر خود می پیچد، عضلات چهره اش منقبض میشوند. پوست زعفرانی چهره مادر به کبودی میگراید. مادر سرفه میکند، چند سرفه پیهم. زنان محله که آنجا نشسته بودند، سراسیمه میشوند. مادر مشرف به مرگ، باز هم سرفه میکند و باز هم صورتش کبود میشود. جوانترین پسر مادر از جایش بلند میشود. بالای بستر مادر میرود. دست مادر را در دست میگیرد، مادر تب دارد. دست مادر داغ است. مادر در آتش تب میسوزد. دست مادر در دست پسر جوان است. پسر قیافه یی اندوهگین

اختیار میکند. پسر چنان نشان میدهد که مرگ مادر را تحمل ندارد. میخواهد چیزی بگوید. هنوز لبهایش به سخن باز نشده که مادر انگشتش را به علامت سکوت روی لبهای سوزانش میگذارد. مادر، پسر را به سکوت دعوت میکند. پسر چیزی نمیگوید. دست مادر میان دست پسر جوان عرق کرده. مادر تب دارد. نگاه های تبار مادر به صورت پسر جوان گره میخورد:

برای تو چه زحمتهای که نکشیدم. زنده گانیم را در راهت گذاشتم. جوانیم را در راهت تباہ کردم. اما آخرش چه شد؟ چرا این قسم شد؟ چرا به هر چیز فکر میکنی جز به درد و رنج من؟ من جان میکنم. رنج میبرم. درد میکشیم. اما تو به فکر من نیستی. چرا این قسم شد؟ چرا شما همه تان تغییر کرده اید؟ آیا مال دنیا اینقدر عزیز است؟ اینقدر که مادر را در راه آن فدا کنید؟ من هر لحظه میمیرم. من هر لحظه جان میکنم. اما تو در اندیشه مال و میراث هستی. به خاطر میراث به مرگ مادرت راضی شده ای، من بمیرم برای شما فرقی ندارد. فقط شما باید صاحب مال و اندوخته شوید. شما باید...

سرفه های شدید هر لحظه مادر را تا آستانه مرگ میکشاند. مادر اندوهناک و مأیوس است. دست تبار عرق کرده اش را، از میان دست جوانترین پسرش بیرون میکشد.

زنان اهل محل و دختران مادر آهسته آهسته میگیرند. گاه گاه صدای گریه آنان به هق هق دردناکی توأم میشود. فضای خانه را غبار درد و اندوه پر کرده است. مادر بر بستر بیماری افتاده و جان میکند. چهره اش زعفرانی و چشمانش کم نور شده اند.

یکی از زنان محله بالای سر مادر میآید. گیلان آب را بر لبان مادر نزدیک میکند. مادر جرعه جرعه آب مینوشد. هنوز تبش نبریده است. زن اندوهگین میشود و با زنی از زنان محله سر شکوه را میگشاید:

خواهر جان! همه درد مادر از پسران است، اگر

پسرانش اینگونه نامهربان نمیبودند، اگر پسرانش مرگ او را نمیخواستند، مادر اینقدر رنج نمیبرد. تمام رنج مادر از پسرانش است. عجب زمانه بی شده، اولاد چشم انتظار مرگ مادر میماند. تا به میراث او دست پیدا کند. چشم پسران را خون گرفته. مال و میراث چشم شان را کور کرده. همه شان مثل حیوان شده اند. شاید گناه آنان نباشد. گناه پیشه شان باشد.

خواهر جان! قصابی پیشه خوبی نیست. از روزیکه آنها به قصابی روی کرده اند، بیرحم و سرد و سنگدل شده اند. معلوم میشود قصابی پیشه خوبی نیست. آنها هر روز چند تا گوسفند را میکشند. خون از گلوی گوسفندان فواره میزند، گوسفندان دست و پا میزنند و قطره های خون لباس قصابها را میالاید. اما آنان به این چیزها توجهی ندارند. قصابها کار شان را میکنند. از گوسفند گوشت، چربی، روده و جگرش را کار دارند. با نگاههای مظلومانه اش کاری ندارند. شاید تأثیر پیشه آنها باشد، در غیر آن بسیار کم اتفاق می افتد که پسر مرگ مادر را روز شماری کند. مادر را که میبینم دلم آتش میگیرد.

قطره های اشک از چشمان زن بر پیشانی مادر می افتند. مادر به چهره زن مینگرد. چشمانش به اشک می نشینند. پلکهایش نمناک میشوند. دل مادر برای زن میسوزد، ناتوانی او را حس میکند. زن گریه میکند. با صدای بلند گریه میکند. مادر چشمانش را می بندد. حالت بیخودی و بیهوشی به سراغ مادر میآید و در حالت هشیاری و بیهوشی ذهن مادر با یادها و خاطرات مغشوشی در می آمیزد:

سالون تیاتر مملو از جمعیت است. همه قسم آدمها در آن نشسته اند. پیر، جوان، کودک، زن و مرد داخل سالون بالای چوکیها نشسته اند. هنوز نمایش آغاز نشده. پرده که پس میروند صحنه تیاتر آشکار میشود. صحنه در سایه روشن کمنوری فرو رفته و به خوبی دیده نمیشود. ناگهان سقف صحنه شکافته میشود و اشباح مرموزی از سقف

فرود میآیند. چهره اشباح را رنگ آمیزی کرده اند. با خطهای سرخ، خطهای سبز، خطهای آبی و سیاه صورتهای اشباح را نقاشی کرده اند. اشباح زیر نور ضعیف چراغ حرکات مرموزی اجرا میکنند. در دستهای شان کارد، خنجر، دشنه یا چیزی شبیه آنها میدرخشد. اشباح پیشتر و پیشتر میآیند. از آخر صحنه به جلو حرکت میکنند. صدا های مرموزی از حنجره های شان بر میآید. با سلاح دست داشته، همدیگر را تهدید میکنند. زنان، مردان، کودکان و جوانان داخل سالون را هم تهدید میکنند. اشباح باز هم جلو میآیند. هر شبیح بالای پیشانی یک جفت شاخ هم دارد. نوک شاخها تیز و برنده است. شاخها به رنگ استخوان هستند. شاخهای اشباح نیز همدیگر را تهدید میکنند. صدای اشباح نیز همدیگر را تهدید میکنند. صدای شان مثل صدای آدم نیست. یک صدای دیگر است. یک صدای نا آشنا. صدایی که نه به صدای حیوان میماند و نه به صدای انسان. یک صدای عجیب از حنجره اشباح بیرون میآید. اشباح نزدیک و نزدیکتر میآیند. کاملاً به جلو صحنه میرسند. آنگاه سلاحهای شانرا در هوا تکان میدهند. چشمهای اشباح مثل قوغهای آتش شده اند. خطهای رنگارنگ چهره شان برجسته میشوند. خطهای سرخ زایل میشوند. خطوط سبز و زرد و آبی و سیاه حجم بیشتری را اختیار میکنند. چهره های اشباح در میان خطهای رنگین محو میشوند. ناگهان سلاحهای خود را به سوی همدیگر حواله میکنند. سینه و بازو و شانه همدیگر را میدردند. اما از خون اثری نیست. مایع سبز رنگی صحنه را فرا میگیرد. اما از خون اثری نیست. مثل آنکه به جای خون چیز دیگری در رگهای شان جاریست. سلاحها در هوا تکان میخورند، شکمی دریده میشود. سلاح دیگری سینه هوا را میشکافد، جگری سوراخ میشود. سلاحها پیهم سینه هوا را پاره میکنند و صدر و ساعد و دست و پای و شانه و شکمی را میدردند. تماشاچیان حیرت زده اند. مبهوت و مات و متحیر بر صحنه چشم دوخته اند. زنان،

مردان، کودکان و جوانان از صحنه چشم برنمی‌دارند. اشباح حرکات مرموز و جنون آمیزی از خود نشان می‌دهند، می‌نشینند، بر می‌خیزند. پشت صحنه می‌روند. روی صحنه می‌آیند. خیز بر میدارند. بالای زمین دراز میکشند. به هوا می‌پزند. سلاح‌های خود را به چپ و راست حرکت می‌دهند. تیغه سلاح‌های شانرا روی زبان میکشند. لبها را می‌جووند و مشتها را گره می‌کنند. صحنه همچنان نیمه تاریک است. دیگر همه رنگها از چهره اشباح پاک میشوند. تنها رنگ سیاه به جا میماند. رنگهای دیگر کاملاً محو میشوند. شاخها نیز رنگ استخوانی خویش را از دست می‌دهند. رنگ شاخها سیاه و تیره میشود. سلاح‌های برنده اشباح در هوا می‌چرخند. خود اشباح نیز با سلاح‌های خویش در هوا می‌چرخند. باز هم می‌چرخند. خیز بر میدارند. از صحنه خیز بر میدارند. اشباح صحنه را ترک می‌دهند و پایین می‌آیند. از صحنه پایین می‌آیند. اشباح به طرف تماشاچیان می‌آیند. سلاح‌های شانرا در هوا تکان می‌دهند. شاخ‌های شانرا نشانه می‌روند. به سوی تماشاچیان نشانه می‌روند. تماشاچیان شگفتی زده و مبهوتند. تماشاچیان غافلگیر شده‌اند. راه خروجی تیاتر را نمیدانند. اشباح پیشتر و پیشتر می‌آیند. تماشاچیان چشم به سلاح اشباح دوخته‌اند. اشباح سلاح‌های شانرا تا دسته در شکم تماشاچیان فرو می‌برند. تماشاچیان فریاد میکشند. صدای فریاد تماشاچیان فضا را پر میکند. اشباح قهقهه می‌زنند. تماشاچیان می‌گریزند. اشباح آنان را تعقیب میکنند. تماشاچیان راه خروجی تیاتر را نمیدانند. اشباح آنها را در حال فرار تعقیب میکنند. ناگهان نور ضعیف صحنه محو میشود. صحنه در تاریکی سیالی فرو میرود.

مشبوع میشود. و حالا دیگر از تماشاچیان صدایی شنیده نمیشود. تنها صدای پای گوسفندان است که دورا دور سالون میدوند، فرار میکنند و صدا‌های مویه وار میکشند و صفیر کارد قصابان که امواج هوا را میدرد و با صدا‌های دیگر در می‌آمیزد. آه! وای!... قصابها مرا میکشند... قصابها را بگیرید... قصابها مرا میکشند... آه... وای... قصابها... قصابها...
صدای مویه وار مادر در حالت میان هشیاری و بیهوشی، زنان محله را مشوش می‌سازد و دختران را به گریه می‌اندازد. فضای خانه از صدای گریه پر میشود.
پسران یکی به سوی دیگری می‌بینند. در چشمان شان حالت مرموزی سایه افکنده است. زنان محله و دختران به چشمان آنان مینگرند. به چشم‌های پسران مادر خیره میشوند. با زبان بی‌زبانی از آنان می‌خواهند که برای شفای مادر کاری بکنند. طبیبی، دوايي، داکتری، چیزی بیاورند تا مادر بهبود یابد. اما پسران به فکر کسب و کار خویش هستند. مادر را ترك می‌گویند تا به کسب و کار شان برسند.
حال دیگر دختران مانده‌اند و زنان محله، با پیکر تبادار مادر که از درد به خود می‌پیچد.
☆ ☆ ☆
ناگهان دروازه آفاق باز میشود. در آستانه مرد جوان ظاهر میگردد. تازه وارد با دیدن پیکر نحیف و افسرده مادر به گریه می‌افتد. زنان که گریه مرد جوان را می‌بینند، خوشحال میشوند. می‌بینند که مادر يك دلسوز واقعی پیدا کرده است.
جوان تازه وارد به بستر مادر نزدیک میشود. مادر بیهوش است. بر بستر خود افتاده، نفس میکشد، اما چشمانش بسته هستند. رمق در وجود مادر مانده. نمیتواند چشمانش را باز نگهدارد. نفس هم به سختی میکشد. هنگام نفس کشیدن قفسه سینه اش پایین و بالا میرود، سوراخ‌های بینیش بیش از حد معمول باز میشوند.

از گلوئی مادر صدای خُر خُر سنگینی شنیده میشد. این نشان میدهد که مادر نای نفس کشیدن ندارد. مادر به سنگینی نفس میکشد.

مرد جوان که بالای سر مادر میآید، قیافه اندوهباری اختیار میکند، پلکهایش از اشک تر میشوند. یکی از زنان رو به جوان تازه وارد میکند و میپرسد:

- شما با مادر چه نسبت دارید؟

مرد جوان با نگاههای تند و شرر باری به زن خیره میشود. زن نمیداند چه اشتباهی کرده که مرد جوان اینگونه کین توزانه به سوی او مینگرد. فکر میکند سخنانش را درست در نیافته است. فکر میکند مرد جوان دچار سوء تفاهمی شده باشد. دوباره سوال میکند:

- شما با مادر چه نسبتی دارید؟

مرد جوان که هنوز نگاههای شرر آلودش را از زن بر نگرفته، با اوقات تلخی و تندیی پاسخ میدهد:

- من فرزند او هستم، شما مرا نمی شناسید؟ من فرزند او هستم. اینکه شما مرا نمی شناسید گناه خودتان است. من در این میان گناهی ندارم.

زنان با ناباوری به سوی هم مینگردند، زیرا آنان در میان پسران مادر با این شکل و شمایل کسی را ندیده اند، یکی از دختران به مرد جوان میگوید:

- اگر تو پسر این زن هستی، پس باید برادر من باشی!

مرد جوان پاسخ میدهد:

- درست است من برادر تو هستم.

دختر تعجب میکند. زیرا هرگز چنین برادری نداشته است. زنان و دختران از گفته مرد جوان حیرت زده میشوند. دختر از او میپرسد:

- اگر تو برادر من هستی، چرا من ترا ندیده ام؟ چرا در

این مدت که مادرم بیمار و بستری شده، از او خبری نداشته ای؟

تازه وارد نگاههای غضبناکی به دختر می افکند و آنگاه

پاسخ میدهد:

- حالا وقت جواب دادن به این حرفها نیست. حالا باید غم بیماری مادر را خورد. باید به فکر مادر بود.

زنهای محله و دختران با شگفتی به هم مینگردند و چیزی نمیگویند. مادر از صدای گفت و گوی آنان به خود میآید. حالت بیهوشی او کمی کاهش می یابد. چشمهایش را میگذشاید و به مرد جوان چشم میدوزد. مرد جوان دست تبار مادر را میان دستانش میگیرد:

- مادر! غصه نداشته باش. من برایت داکتر میآورم. دوا میآورم. تو شفا مییابی مادر.. تو شفا مییابی.

مادر خیره به چشمان جوان تازه وارد مینگرد. چشمانش را تنگ و تنگتر میسازد. گویی بالای مغز خود فشار میآورد. فشار میآورد تا این تازه وارد را بشناسد. ناگهان همه چیز در ذهن مادر زنده میشود:

آنروز در کنار مسجد ازدحام عجیبی برپا بود. مردان و زنان در پیش مسجد گرد آمده بودند، یکی دشنام میداد. یکی توبه میکشید. یکی نفرین میکرد و در میان اینهمه دشنام و توبه و نفرین صدای نوزادی بلند بود، نوزاد را در قنடை چرکین و رنگ رفته ای پیچیده بودند. نوزاد کنار دروازه مسجد افتاده بود. جیغ میکشید. ناله میکرد. فریاد میکشید و همه با تنفر به او دشنام میدادند. امام مسجد هم عصبانی بود. پیهم لاجول میگفت. پناه بر خدا میگفت و طفل در این میان بیوقفه چرمیزد. ملا امام از چند تن تقاضا کرده بود. تمنا کرده بود تا طفل را با خود ببرند اما کسی حاضر نمیشد. مردم با نگاههای نفرتباری به او میدیدند. گویی چیز نجسی را دیده باشند. گویی چیز کثیف و حرامی را دیده باشند. کسی حاضر نمیشد نوزاد را با خود ببرد.

او دلش برای بچه میسوزد. بچه را بغل میکند. بچه را از کنار دروازه مسجد میگیرد و به خانه میآورد. رنجش را به جان میخرد. شبها به خاطرش بیدار خوابی میکشد. ناننش میدهد. آبش میدهد. بزرگش میکند. بزرگترش میکند. بچه جوان میشود. جوانتر میشود. برای خود مردی میشود و آنگاه مادر را رها میکند و میرود.

رنگش میپرد. آب گلویش را فرو نمیتواند برد. پوست صورتش سفید میشود. میترسد. شاید ترسش از آنست که از میراث مادر محروم گردد.

زنان و دختران با نفرت به سوی تازه وارد مینگرند. مرد جوان نیز با نگاههای شرر بار و خصمانه به زنان و دختران خیره میشود. زنان و دختران با تنفر از او روی بر میگردانند و مرد جوان خشمناک و کین توزانه اتاق را ترک میگوید.



ساعتی پس از رفتن مرد جوان، صدای کوبیدن در شنیده میشود. زنان و دختران به سوی همدیگر می بینند. یکی از دختران می رود تا در را بگشاید. هنگامیکه بر میگردد زنان از او می پرسند:

- پشت دروازه کی بود؟

دختر پاسخ میدهد:

- مرده شویها.

زنان و دختران سراسیمه میشوند. همینکه دروازه اتاق باز میشود، پسران مادر از جلو و مردان به دنبال شان داخل اتاق می آیند. اتاق از بوی تند کافور پر میشود.

و مادر هنوز به سنگینی نفس میکشد.

پایان

سالها میگذرد و از مادر سراغی نمیگیرد. سالها میگذرد و از او احوالی نمیپرسد. خبر میشود که مریض است. به پرسانش نمیاید. خبر میشود که در بستر افتاده است از حالش نمیپرسد. خبر میشود که زار و خسته و علیل و افتاده و بیمار است، پرداختنی نمیکند.

اینک آمده و میخواهد او را شفا بخشد. برایش دارو و داکتر بیاورد. حالا که وی کاملاً از پا افتاده، او در پی شفا برخاسته است. کاش واقعاً غم بیماری مادر را میداشت. اما نه، او به منظور دیگری آمده است...

نگاه های ملامتبار مادر، با نگاههای تازه وارد گره میخورند. مرد جوان نمیتواند به چشمان او ببیند شاید افکار مادر را خوانده است، که چشمانش را به زمین میدوزد.

صدای خسته مادر شنیده میشود:

- برو پیش برادرانت! آنها را در دوکان قصابی شان

پیدا میتوانی!

مرد جوان چین بر پیشانی می افکند. چهره در هم میآورد و با لحنی که میخواهد اطمینان مادر را جلب کند میگوید:

- مادر! من قصابی بلند نیستم، من نمیتوانم با برادرانم

کارکنم!

زهر خندی بر لبان مادر میدود:

- میدانم... میدانم... اما استعدادش را داری. چند وقت

که بگذرد یاد میگیری. برادرانت را دریاب... برادانت را

دریاب!

- اما من آمده ام تا ترا از مریضی برهانم!

- باور نمیکنم! تو به خاطر چیز دیگری آمده ای!

- به خاطر چی؟

- به خاطر میراث من. به خاطر دارایی من. به خاطر

آنکه برادرهایت ثروت مرا به تنهایی نربایند. تو به خاطر

مال و مکتب آمده ای!

مرد جوان از شنیدن سخنان مادر بر خود میلرزد.

بدرفتاری نیروهای امریکایی در افغانستان، لت و کوب در

توقیف، فقدان طرز العمل حقوقی

افغانستان و پاکستان روی دست گرفته شد. دیده بان حقوق بشر وقایعی را مستند ساخته است که در طی آنها نیروهای ایالات متحده در جریان عملیات دستگیری افراد غیر نظامی در مناطق عاری از برخورد و ستیزه، یعنی در حالاتیکه می بایست معیارها و تاکتیک های قانونی مورد اجرا قرار می گرفت، با تاکتیک های نظامی بشمول بکارگیری بی موجب قوه مرگبار دست یازیده اند. نیروه های افغانی که یکجا با نیروهای ایالات متحده برای چنین فعالیت ها سوق گردیده اند نیز در هنگام عملیات تلاشی و توقیف با افراد بدرفتاری کرده و خانه ها را مورد چپاول قرار داده اند.

گزارش به جزئیات بدرفتاری در تأسیسات توقیف و بازداشت ایالات متحده می پردازد. بازداشت شدگان آزاد شده گفته اند که نیروهای ایالات متحده آنها را مورد لت و کوب شدید قرار داده، برای آنها آب سرد ریخته و معروض هوای یخبندان ساخته اند. عده زیادی از آنها به زور بیدار نگهداشته شده یا مجبور ساخته شده اند برای مدت های طولانی در وضعیت های درد آور بایستند یا خم شده باقی بمانند.

آدمز اظهار داشت که مدارک مؤثقی موجودند مبنی بر اینکه افراد ایالات متحده در مقابل بازداشت شدگان مرتکب اعمالی شده اند که شکنجه یا رفتار ستمگرانه، غیر انسانی یا دلیل سازنده تلقی شده می

(نیویارک، ۸ مارچ) - سازمان دیده بان حقوق بشر در گزارش جدیدی که امروز به نشر سپرد، میگوید که نیروهای امریکایی که در افغانستان مشغول عملیات هستند، افراد غیر نظامی را خود سرانه توقیف کرده با افرادی که در جنگ شرکت ندارند، هنگام دستگیری شدت عمل بیش از حد بکار می گیرند و با بازداشت شدگان بدرفتاری مینماید.

سازمان دیده بان حقوق بشر نتیجه گیری می کند که سیستم توقیف ها و دستگیری ها تحت اداره ایالات متحده امریکا در افغانستان بیرون از چارچوب قانون عمل می کند. ایالات متحده تأسیسات جداگانه بازداشت و توقیف در پایگاه های نظامی بگرام، کندهار، جلال آباد و اسعد آباد دارد.

برد آدمز مدیر اجرایی بخش آسیایی سازمان دیده بان حقوق بشر اظهار داشت که ایالات متحده در ارتباط طرز العمل های بازداشت و توقیف در افغانستان سرمشق وحشتناکی بجا می گذارد. افراد غیر نظامی بدون محاکمه، بدون دسترسی به وکیل قانونی، بدون امکانات بازدید با خانواده های خود و بدون موجودیت هیچگونه حمایت از حقوق اساسی شان در نوعی سیاهچال قانونی بسر می برند.

گزارش ۵۹ صفحه یی ارائه شده تحت عنوان آزادی پایدار، بدرفتاری های نیروهای ایالات متحده در افغانستان مبتنی بر پژوهش هایی است که در سال ۲۰۰۳ و اوایل ۲۰۰۴ توسط دیده بان حقوق بشر در

توانند.

جنگ است.

گزارش همچنین دستگیری های مکرر خودسرانه ای را شرح می دهد که ظاهراً به اثر کسب اطلاعات ناقص یا اشتباه آمیز صورت گرفته اند و نیز از وقایعی بحث می کند که در آنها افراد غیر نظامی بشمول دکانداران، دهقانان و غریب کاران در حالت تجرید و قطع ارتباط با همه بصورت بی سرنوشت نگهداشته شده اند.

سازمان دیده بان حقوق بشر می گوید که اکثر تخلفات مستند ساخته شده در حالات غیر جنگی گزارش شده اند و تأکید می کند که اکثر بد رفتاری ها بخصوص دستگیری های خود سرانه و زشت رفتاری در برابر بازداشت شدگان، حتی در شرایط جنگی نیز غیر موجه و ناجایز اند.

سازمان دیده بان حقوق بشر می گوید که طالبان و دیگر نیرو های ضد امریکایی که در افغانستان فعالیت دارند، خود نیز از طریق راه اندازی حملات مسلحانه و اختطاف ها علیه افراد غیر نظامی و کارمندان سازمان های کمک بشری از قوانین بشر خواهانه بین المللی خلاف ورزی نموده اند، لکن دیده بان حقوق بشر خاطر نشان می سازد که بر اساس قوانین بین المللی چنین تخلفات نمی توانند بهانه و موجهه تخلفات ایالات متحده امریکا تلقی گردند.

ادمز گفت: طالبان و سایر گروه های شورشی افراد ملکی و کارمندان سازمانهای کمک بشر خواهانه را به نحو نا جایز هدف قرار می دهند، لکن ارتکاب بد رفتاری توسط یکی از جوانب منازعه توجیه گرو تجویز کننده ارتکاب بد رفتاری توسط جانب دیگر بوده نمی تواند. این یکی از اصول اساسی قوانین

ایالات متحده تا کنون به پرسش ها در ارتباط طرز العمل آن کشور در دستگیری ها و توقیف ها به نحو قناعت بخش پاسخ نداده است. سازمان دیده بان حقوق بشر بصورت خاص قضیه سه تن بازداشت شده ای را مطرح نموده است که دو تن آنها در پایگاه هوایی بگرام در شمال کابل در دسامبر ۲۰۰۲ و یک تن در پایگاه هوایی اسعد آباد در شرق افغانستان در ماه جون ۲۰۰۳ در هنگام بازداشت توسط نیرو های ایالات متحده جان داده اند. مرگ دو تن اول توسط پتولوژیست (آسیب شناس) نظامی ایالات متحده که بالای اجساد آنها اتوپسی (کالبد شگافی) انجام داد، قتل خواند شده. مأمورین ایالات متحده تا کنون نتوانسته اند بگویند بالای این سه تن چه آمد.

ادمز گفت: "باید به چنین سکوت و عدم همکاری پایان داده شود. ایالات متحده مکلفیت دارد تا ادعا هایی را که صورت می گیرد، تحقیق کرده کسانی را که قانون رازیر پا می کنند مورد پیگرد قرار دهد. تا کنون هیچگونه نشانه وجود ندارد که تحقیق و بازجویی جدی در این زمینه روی دست گرفته شده باشد."

سازمان دیده بان حقوق بشر می گوید که با عدم اقدام در این زمینه ایالات متحده امریکا معیار های بین المللی را در معرض فرسایش قرار داده است.

ادمز اظهار داشت: "حکومت های ستمگر در سراسر جهان اکنون می توانند با انگشت به نیرو های ایالات متحده در افغانستان اشاره کنند و بگویند اگر آنها حقوق بشر را پامال کردند و کسی چیزی نگفت، ما را چرا کسی چیزی بگوید؟"

رئیس جمهور جورج بوش و اراکین اداره اش در

جون ۲۰۰۳ اظهار داشتند که ایالات متحده آمریکا اشخاص بازداشت شده ای را که در توقیف ایالات متحده قرار داشته باشند، مورد شکنجه و بد رفتاری قرار نمی دهد، اما ایالات متحده آمریکا جز به کمیته بین المللی صلیب سرخ که دریافت های خود را آشکار نمی سازد، تا کنون به مشاهده مستقل اجازه نداده است با تأسیسات توقیف و بازداشت آن کشور در افغانستان راه بیابند. سازمان دیده بان حقوق بشر خاطر نشان می سازد که برخی از بد رفتاری های مستند ساخته شده در گزارش بعد از اظهارات رییس جمهور بوش صورت گرفته اند.

گزارش شامل توصیه های آتی به ایالات متحده آمریکا می باشد:

- ادعای بد رفتاری در تأسیسات توقیف و بازداشت در افغانستان را مورد تحقیق قرار داده و به عامه مردم گزارش دهد.

- به کارمندان نظامی و اطلاعاتی هدایت دهد تا همه تدابیر لازم را جهت جلوگیری یا توقف بد رفتاری توسط نیرو های افغانی که به همراهی یا تحت فرماندهی نیرو های ایالات متحده سوق شده باشند، اتخاذ کنند.

- در توأمیت با حکومت افغانستان سیستم حقوق محاکم را ایجاد کند تا رسیدگی به دوسیه های بازداشت شدگان در افغانستان - چه نظامی و چه غیر نظامی - را مطابق به موازین و معیارات قابل تطبیق کنوانسیون ژینف و قوانین حقوق بشری تأمین و تضمین نماید.

- به خانواده های توقیف شدگان و آنانیکه خدمات حقوقی به چنین اشخاص پیشکش می کنند،

اجازه دهد تا از بازداشت شدگان باز دید کنند.

شیوه های دستگیری و قواعد موجود درگیری برای کارمندان نظامی و اطلاعاتی ایالات متحده در افغانستان را مورد ارزیابی مجدد و تصحیح قرار دهد تا تطبیق شیوه های قانونی در حین دستگیری افراد غیر نظامی در حالات غیر جنگی تأمین و تضمین گردد.

گزارش همچنین از حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان و حکومت افغانستان می خواهد تا ایالات متحده را بر آن دارد تا سیستم توقیف و بازجویی آن کشور در افغانستان را در تطابق با قوانین بین المللی قرار دهد و به فرماندهان افغانی امر کند تا به بد رفتاری هنگام عملیات نظامی خاتمه داده و تلاش کنند از آن جلوگیری نمایند.